

همجنس گرایی مذکر (فاعل و منفعل) و رد تحلیل همجنس گرایی زنان



نویسنده: محمد رضا معزز

نشر آوای بوف

همجنس گرایی مذکر (فاعل و منفعل)

و

رد تحلیل همجنس گرایی زنان

محمد رضا معزز



نشر آواکی بوف

بهار ۱۴۰۰



avaye.buf@gmail.com

AVAYeBUF.com

Male homosexuality &... (همجنس گرایی مذکر (فاعل و منفعل)
و
رد تحلیل همجنس گرایی زنان

By: M. Reza Moazzez

نویسنده: محمد رضا معزز

Layout: A. Reza Zinati

ویراستار: علیرضا زینتی

Preparation: Ghasem Gharehdaghi
Illustrator: Houriyeh Gharehdaghi

آماده سازی برای انتشار: قاسم قره داغی
طراحی جلد: Houriyeh Gharehdaghi

انتشارات: آوای بوف

Publish: Avaye Buf

ISBN: 978-87-93926-59-2

©2021 Avaye Buf

avaye.buf@gmail.com - www.avayebuf.com

سرشناسه : همجنس گرایی مذکر (فاعل و منفعل) و رد تحلیل همجنس گرایی زنان
عنوان و نام پدیدآور : همجنس گرایی مذکر (فاعل و منفعل) و رد تحلیل همجنس گرایی زنان [کتاب]/
مولف محمد رضا معزز / ویراستار: علیرضا زینتی/ آماده سازی برای انتشار:
قاسم قره داغی ؛ طرح جلد: حوریه قره داغی .

مشخصات نشر : ، 2021 دانمارک: نشر آوای بوف

مشخصات ظاهری : ۲۱×۵/۱۴ سم ۶۰ ص.؛

شابک : نشر اینترنتی: ۹۷۸۸۷۹۳۹۳۶۵۹۲

موضوع : نقد/ پژوهش/ متن فارسی—

رده بندی کنگره :

شماره کتابشناسی ملی:

شابک: ۹۷۸۸۷۹۳۹۳۶۵۹۲

ISBN: 978-87-93926-59-2

کلیه ی حقوق محفوظ است.

این اثر توسط انتشارات آوای بوف بصورت رایگان منتشر شده است.

تکثیر، انتشار ، ترجمه و هرگونه استفاده ی دیگر از این اثر، با ذکر منبع آزاد است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو لطفا به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

<https://avayebuf.com/> : لینک دائمی دسترسی آنلاین به کتاب

تقدیم به مادره راضیه ارشد، که جزء غم واندوه فراوان چیزی از زندگی نصیبش نشد.

مادره تا ابدیت برای از دست دادن اشک فواهم ریخت.

محمد رضا معزز

بیست و سه فرداد هزار و سیصد و نود و نه شمسی

فهرست

فصل اول

همجنس گرایی مذکر (فاعل و منفعل) ۶

فصل دوم

«رد تحلیل هم جنس گرایی زنان» ۲۸

فصل سوم

«خود کشی» (وجدان منفعل) ۳۴

فصل چهارم

دیگر کشی (وجدان مخدوش) ۴۱

فصل پنجم

«آمریکا و جنایت» ۵۰

فصل ششم

«درمان هیپنوتراپی» ۵۵

فصل اول

همجنس گرایی مذکر (فاعل و منفعل)

اساس «انحرافات جنسی»^۱ که در انسان ها بروز و رشد میکند و تا ابد شاهد آن خواهیم بود؛ شاید در این سبب باشد که خود «میل جنسی طبیعی»^۲ نیز حالتی از انحراف و بیماری را در خود دارد و طبیعت در آفرینش این «میل جنسی» کاملاً به خطا و اشتباه رفته است.

¹ -Sexual deviations

² -Natural sexual desire

در داستان «پیشه» الهه جوانی و «کوییدون» خدای زیبایی، که به صورت کودکی تصویر میشود؛ چون «پیشه» برای دیدن چهره شوهرش «کوییدون» شمع روشن کرده بود چند قطره از شمع که می‌چکد اثر بدی روی او می‌گذارد.

«ونوس» از موجهای دریا زاده می‌شود.

زن، موجودی «ملکوتی» و «فراجنسی»^۱ است.

زن، کامل ترین موجود طبیعت است.

«عشق افلاطونی»^۲ از این راز، ریشه می‌گیرد...

شاید بتوان گفت: نظریه «زیگموند فروید»^۳ درباره «همجنسگرایی مذکر»^۴ هنوز هم به اعتبار و به قوت اولیه خویش باقی است و تاکنون هیچ روانشناسی، درباره این انحراف خاص، نظر برتری نسبت به نظریه ی عمیق او نتوانسته ارائه بدهد و شاید هم نمی‌توان ارائه دهد زیرا درست ترین نظر در مورد «همجنسگرایی مذکر» است و حتی یک دکتربین می‌باشد در روانشناسی که زن از نظر «روانی، جنسی و جسمی»^۵ استوارتر و کامل تر دیده می‌شود و «همجنسگرایی زنان»^۶ که در ادامه با ایراد دلایل «جنینی»^۷ و «روانی»^۸ و «جنسی»^۱ آن را رد خواهیم کرد و بر این اعتقاد استوار خواهیم بود که «همجنس

¹ - Transsexual

² - Platonic Love

³ - Sigmund-Freud

⁴ - Male homosexuality

^۲ - سایکو سکسو فیزیولوژی

⁶ - Women s homosexuality

⁷ - Fetal

⁸ - Psychological

گرایی مونث^۲ آورده ای روانشناسی سود و بازار است، بازاری از کارت پستالها و فیلم های دروغین که بر جامعه ای خام، چون حقیقتی جلوه می کند و هر روز، پیش از پیش پر میشود. در این کتاب بهتر مشخص خواهد شد که چرا «همجنس گرایی زنان» محال و ساختگی است و گفتاری کاذب و دروغ می باشد؟ و آنچه که به عنوان ازدواج دو زن یا ارتباط جنسی توسط آنان به رویت تصویر می کشند؛ کاملاً ساختگی و نقش آفرینی از؛ دوهنرمندی است که در طول سالیان دراز از مادران و عقبه خود هنر سکس ورزی را برای جنس موافق و مخالف آموخته اند؛ مادرانی که دختران خود را برای ملکه سکس شدن آماده و تربیت می کنند.

این سوال که چرا یک «جوان ذکور» تا حد «ارتباط مقعدی^۳» عقب می نشیند؟ و مقعد که صرفاً برای دفع ضایعات غذایی است برای او عامل ایجاد لذت و تحریک جنسی می شود و این «جوان ذکوری» که از «ارتباط مقعدی» لذت میبرد؛ دارای حالت های مازوخیسم نیز می باشد و این «ارتباط مقعدی» را باید در زمینه ی روان و رشد لیبدو^۴ (جسم، جنس، روان) مورد بررسی قرار داد. ولی در دختران این انتقال به وجود نمی آید و اگر زنانی وجود دارند که «سکس مقعدی» بر آنان انجام میشود بر خلاف «جنس مذکر» که از روی علاقه و گاهی التماس و پرداخت وجه، تن به این کار میدهند، در این زنان هیچ علاقه و لذتی از این ارتباط وجود ندارد و آنان با سکس مقعدی کاملاً بیگانه هستند؛ و بیشتر برای رفع علاقه بیمار مذکر تن به این کار میدهند، اگرچه در جوامعی که «بکارت^۵» به عنوان پاکدامنی دختران پایه و اساس «اخلاقیات» است، پنداری کاملاً غلطی که ساخته و پرداخته سنت های قدیمی است در این گونه باورهاست که ممکن است آنان تن به «ارتباط مقعدی» بدهند؛ ولی باز آنان برای جلب توجه و ارضاء امیال بیمار گونه مذکر مجبور به انجام چنین عملی می شوند. دخترانی که در

¹- Sex

²- Female Homosexuality

³- Anal communication

⁴- Libido

⁵- Virginity

«خشونت پدر»^۱ و «حقارت مادر»^۲ رشد می‌کنند بر خلاف پسران، کمتر آسیب می‌بینند و اگر آسیبی بر آنان وارد شود به دلایل «فیزیولوژی» که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد، قابل «بازیابی»^۳ دوباره هستند. اگر تجاوز به عنف را در دو جنس مذکر و مونث تصور کنیم، انجام این عمل بیشترین آسیب جبران‌ناپذیر را به «جنس مذکر» می‌گذارد ولی در مورد جنس مونث اگرچه آسیب وجود دارد؛ ولی قابل درمان و ادامه زندگی به صورت طبیعی است و عدم تمایل و علاقه به انجام «سکس مقعدی»^۴ توسط زنان را باید در ارتباط عصبی فیزیولوژیک تناسلی با مقعدی دانست که در دختران بر حسب طبیعت آنان این ارتباط وجود ندارد، هم‌چنین باید متوجه بود که عصبیت مرضی هیچ ارتباطی به سلسله اعصاب ندارد، خشونت و پرخاش مستقیم از «ضمیر ناخودآگاه»^۵ یا وجدان لاشعور برمی‌خیزد، که از «تربیت کیفری پدر» و «عقب‌نشینی مادر» ریشه می‌گیرد بروز خشونت نتیجه مستقیم جبر خشونت است.

از میان انواع انحرافات روانشناسی، انحراف «همجنس‌گرایی مذکر» پایه و اساسی است برای کسی که تمایلات خارجی یا فاعلی دارد و نیز برای کسی که تمایلات درونی یا مفعولی دارد؛ که دشواری خاص بر هر کدام، مستقل از دیگری می‌ماند. این توضیح را لازم می‌دانم و بعد تکمیل خواهم کرد و از «اصل معلول» شروع خواهیم نمود. می‌پرسند اگر اصل معلول از یک نوع است چرا برخی به فاعل تبدیل می‌شوند؟ و برخی دیگر به نقش مفعول در می‌آیند؟ اول بگوییم بیمارانی که بنده با آن‌ها گفت و گو داشته‌ام هر دو صفت یا تمایل را باهم داشته‌اند. برخی افراد «فاعل» اگرچه تا به حال عمل «مفعولیت» را انجام نداده بودند؛ ولی تصور و تمایل بسیاری برای تجربه‌ی آن داشتند و حتی در برخی موارد ارتباط اگرچه به صورت مقعدی جای فاعل و مفعول عوض نشده است ولی فاعل در

1- Father Violence

2- Mothers humiliation

3- Recovery

4- Anal sex

5- Unconscious

«ارضاء کردن مفعول» از طروق دیگر کوشا و پرتلاش بوده است؛ اما نوع سوم نیز وجود دارد یک «جوان ذکور» چون تا حدی در «امنیت روانی» بزرگ شده و از «منش سودایی» برخوردار است تمایلات انفعالی در او عوض گرایش به فعل و انفعال به هراس متقابل دچار میشود زیرا شخصیت که با رشد ارتباط نزدیکی دارد و بهتر بگوییم همان رشد است که شخصیت انسان را می‌سازد تا حد قابل توجهی باقی است. درمان نوع سوم آسان تر است حتی با دارو درمان، که پزشکی حاذق با ترکیب دو یا چند دارو، او زود از مرحله مغلوب خارج می‌شود اما فاعل خالص و مفعول مطاوع نیز وجود دارند. این بار دلیل را باید در اندازه هراس و اندام شناسی و منش شناسی باهم جست جو کرد؛ اگر فردی از نظر اندام شناسی از گروه آتلتیک «قوی هیکل»^۱ باشد و دارای منش صفرائی یا خونی به فاعل تبدیل خواهد شد اگر از گروه آستنیک «ضعیف هیکل»^۲ باشد و دارای «منش سودایی» به مفعول و ارتباط مقعدی عقب خواهد نشست اضافه میکنم: اگر رشد سه گانه لیبدو (جسم، روان، جنس) مهیا باشد، نه از توقف روان بلکه از خفقان جسم نیز آزاد خواهد شد و فردی طبیعی خواهد بود برای «همجنس باز فاعل» امکان هر فعالیت اجتماعی و نیز معاش و شغلی؛ هرچند با اخلال امکان پذیر است او می‌تواند زندگی اجتماعی داشته باشد و حتی با جنس مونثی ازدواج کند که در این صورت او فاعلیت خود را به همسرش انتقال می‌دهد و سکس مقعدی در این نوع ازدواج برجسته تر از دیگری می‌شود ولی او می‌تواند زندگی هرچند ملایمی را ادامه بدهد. ولی دشواری در مفعولیت است که او عقب نشسته و به انزواگرایی پناه برده است و به ترس از اجتماع و «اجتماع گریزی» دچار است و در چهره این افراد مفعول نوعی حقارت و بیچارگی موج میزند که در طول زندگی خانواده «مذکر محور» بر چهره او نقش بسته است و او هرگز نخواهد توانست هیچ عشقی پیدا کند؛ اگر چه در این نوجوان احساسات عاطفی، ذوق و استعداد هنری و... وجود داشته باشد، با آنکه در توقف رشد سه گانه جسم، جنس،

¹-T.Athletique

²-T.Asthenic

روان مانده یا اگر این نوجوان تا حدی در «امنیت روانی»^۱ بزرگ شده باشد بدون آنکه احساسات عاطفی و ودیعه هنری و... در او وجود داشته باشد در «حالت آمبی والانس»^۲، گرایش او به جنس مونث پیش از گرایش به جنس مذکر خواهد بود ولی چون حالت سادیک نیز در او رشد و نمو کرده است تمایلات به جنس موافق گرچه از گرایش کامل او به جنس مخالف جلوگیری می‌کند؛ اما چون اندام زن ساکن (زنان برعکس مردان، صرفاً دارای آلت تناسلی دخولی یا حریم داخلی هستند ولی مردان دارای آلت تناسلی خروجی (جلو یا کیر) و داخلی (عقب و مقعد) می‌باشند) می‌باشد و برای حالت سادیک که آزار ذهنی دایمی در او به وجود آورده زن مناسب جلوه نمی‌کند و باید توضیح بدهیم که این بیماری عارض شده است و از بدو تولد در شخص وجود نداشت و در طول زندگی «مذکر محور» بر او ایجاد گشته است و به خاطر وجود همین حالت سادیک به جنس موافق گرایش بیشتری پیدا می‌کند بنابراین تمایلات طبیعی به طور کامل در فرد نمی‌میرند و این تمایلات طبیعی (گرایش به جنس مونث) حتی در سخت‌ترین گرایش‌های مفعولی و فاعلی هم وجود دارد و این افراد قابل درمان می‌باشند؛ اگر این «برهان نظم» نبود مداوا هرگز امکان نداشت هیچ چیز به طور کامل نمی‌تواند به طبیعت و خلقت غلبه کامل داشت باشد مشاهده می‌کنید «همجنس باز مفعول» می‌خواهد مقبول نظر فاعل واقع شود و به نوعی که یک زن خود را برای فاعل خود می‌آراید و مثل یک نوجوان سالم که می‌خواهد از نظر چهره و رسم ظرافت مقبول جنس مخالف قرار گیرد یا این که یک همجنس گرای مفعول و حتی فاعل در چهره اش تمایل پیدا می‌کند که به حالات دخترانه نزدیکتر باشد؛ نوجوانی که رشد سه گانه (جسم، جنس، روان) را طی کرده است و تبدیل به مردی بالغ شده است با همه فرم و زیبایی چهره هرگز در ضمیر ناخودآگاه فاعل جایی ندارد طی کردن رشد سه گانه در فرد مذکر چهره و حالتی در او ایجاد می‌کند که به هیچ عنوان نمی‌تواند مورد مقبول فاعلی که در توقف

¹-Psychological Security

۴- نوسان گرایش به دو جنس مخالف و موافق

رشد بالغ شده قرار گیرد. فاعل که در تصورات خود مفعول را می‌پروراند و مفعولی که در تصور خود فاعل را پرورش می‌دهد هر دو تصورهماهنگ نسبت به یکدیگر دارند و شکل یک فرد سالم هرگز در تصورات هر دو وجود ندارد. از نظر تاریخ روانشناسی ساده و ابتدایی، این انحراف (همجنسگرایی) ژن ارث نامیده می‌شد و این نظر یک قاعده جبری را در ذهن تداعی می‌کرد، با این حال برای این نوع اشخاص مجازاتهای مختلفی رواج داشت بعد امثال «ریچارد فن کرافت ابنیک»^۱ روان پزشک آلمانی و «هنری آلیس»^۲ معاصر «زیگموند فروید» که زندگی ملایمی نداشت؛ برای اعتقاد بودند که هم جنس بازی مذکر را یک نوع اصول بیولوژیک هدایت می‌کند. نظریه ای اخلاقی دیگری نیز وجود داشت اخلاق «ویکتوریایی»^۳ منصوب به ملکه ویکتوریا که یک اخلاق قشری بود و از اروپا تا هندوستان را در نوردیده بود. نقادان این «اخلاق صوری» اعتقاد داشته اند، چون دختر و پسر از هم جدا مانده اند این انحراف بروز می‌کند و اگر آزادی وجود داشت باشد ذکور به جای گرایش به هم جنس خود برای ارضاء تمایلات جنسی خود به جنس مخالف، یعنی «زنان» گرایش پیدا می‌کند؛ ولی اشتباه بزرگ «آزادی زن»^۴ به این بیماری پایان نداد این اصل بیولوژیک را در اینجا باید بیان داشت که چنین اگر قرار باشد مذکر شود یک مدتی حالت مونث را سیر می‌کند، ولی اگر قرار باشد مونث شود سیر با تانیث همراه است (مونث مطلق) بر عکس برخی روانپزشکان و روانشناسان که این انحراف را درمان ناپذیر می‌دانستند ولی «زیگموند فروید» اعتقاد داشت که، این انحراف درمان پذیر است. اما اولین نقادی درست بر این اخلاق ریاکارانه ویکتوریایی از طرف «زیگموند فروید» انجام گرفت که بیان داشت همه در تب و تاب می‌گدازند و اخلاق صوری نیز تلاش دارد پرده داری کند، اما وقت آن رسیده که گفته شود او بیمار است اما این عقیده را که جدایی پسر از دختر در یک

1- Richard Von Krafft-Ebing

2- Henry.Ellis

3- 1837 تا 1901

4- Women s freedom

نظام اجتماعی خاص و جزم باعث این انحراف شده است را قبول نداشت و خواهیم دید روان شناسی بلند مرتبه و بی مانند تا چه حد درست دیده است. در «انگلستان» بعد از تغییرات سانتیمتری که دختر و پسر در آغاز قرن بیستم آزادی آشنایی یافتند؛ یا در تحولات ایران در قرن جدید (کشف حجاب) به وجود آمد و چهره دختران از تاریکی و کثافت بیرون افتاد و زنجیرهای جهل و نادانی را گسست و زنان وارد اجتماع و فعالیت شدند و از دهلیزها و سیاه چاله های تاریکی که، مردان با سیرت وحشی گری و خوی حیوانی بر آنان ساخته بودند، همان مردانی که صرفاً زنان را نطفه دان خود میدانند و همانطور که چاه توالت جایی برای خالی کردن محتویات شکمشان به شمار می آورند و در هنگام نیاز به آن رجوع می کنند رحم زن را هم جایی برای خالی کردن نطفه خود می خواهند در هم شکست حرکت جامعه برای دگرگونی فرهنگی و رشد همه جانبه شدت بسیار گرفت و در تحولات ترکیه جدید که آزادی زن به تقلید از لیبرالیسم باختری به افراط کاذب نیز انجامید هم جنس گرایی مذکر از بین نرفت، زیرا ریشه آن را باید در هراس سادیک جست و جو کرد «هانس و سباخ»^۱ که یکی از هزاران سرباز ارتش در ساخت و دفاع از وطن بود، (جنگی که بر آلمان و نابودی اقتصاد آلمان که تولیدات آلمانی همیشگی و دائمی هستند توسط سیاست بازان کهنه کار انگلستان طراحی شده بود تا همچنان دنیا را در استعمار و غارت خود نگهدارند) او که یک چشم خود را نیز از دست داده بود، و با همه مخالفین از همه جا بی خبر و اگر نگویم صدای استاد عضو پارلمان نیز می باشد جمله ای دارد که جملات «پیشوا» را به یاد می آورد: انگلستان به جای آنکه این بیماری (همجنس گرایی) را به درمانگاه و بیمارستان برد و در آنجا معالجه کند؛ آن را به پارلمان و نزد سیاستمداران برده است، و وحشتناک تر آن که احتمال تقلید نیز بر حکومت های بی کفایت و دست نشانده را فراهم کرده است این دو بیماری نتیجه مستقیم «خشونت پدر» و «تربیت کیفری پدر» و «جامعه مذکر محور» می باشد. این دو بیماری تنها انحرافی است که به طور کامل تفکیک نمی شود؛ ولی غالب از منش خونی (خون

¹- Hanns.Vesbach

گرم) و مغلوب از منش سودایی برخوردارند در اقتدار «زن مادر» و جامعه ای که اساس تقدم زن مادر در آن مشهود است ظهور و بروز این بیماری و انحراف دوگانه از محالات است با این نظر تاریخ مدنیت سالم و بزرگ قابل تعریف می شود که چرا «ایران باستان» بیگانه از همجنسگرایی بود؟ چون دختران تا آن حد پرورده بار می آمدند که به مقام شهربان یا کارامان می رسیدند و از عهده اداره امپراطوری بزرگ نیز بر می آمدند در قوم آریایی اقتدار مادر حاکم بود و باید قبول کرد که «پیامبر زرتشت» آن را اساس گرفته باشد و اقتدار زن در جامعه و ایران باستان عامل عدم وجود گرایش همجنسگرایی بود بر خلاف نظر تاریخ نویسان که مقصود و غرض داشته اند در عربستان قبل از اسلام نیز این اقتدار زن وجود داشت و آن را اساس گرفتند اما در میان قوم عرب همجنس بازی وجود نداشت بنابراین معلوم نیست که در تقسیم ایران به دو دوره که در دوره ای اسلام همجنس بازی پیدا شد و هنوز هم ادامه دارد؛ که آن را به اشتباه و به غرض، به دین اسلام نسبت داده اند. در یک «خانواده مذکر» و «جامعه مذکر» امنیت روانی وجود ندارد که به دنبال آن در «تربیت کیفری» انسان سالم به وجود نمی آید؛ زیرا یک انسان سالم انسانی است که در او لیبدو (جسم، جنس، روان) مساوی هم و نه پس و پیش رشد کند. پس از چاپ کتاب «یک کودک آسیب دیده» اثر «زیگموند فروید» مقاله ای علیه کتاب ایشان نوشته شد نویسنده که روانشناس هم بود و «زیگموند فروید» اسمی از او نبرده است نامبرده انتقاد کرده بود روان شناسی آقای «زیگموند فروید» کودکان را لوس بار خواهد آورد زیرا تنها یک سیلی پدرانه را نیز عامل هراس کودک و خشونت پدر می داند (چندین سال قبل در یک برنامه به اصطلاح روانشناسانه از رادیو ایران روان شناس وطنی نیز طوطی وار این جمله را تکرار کرده بود) جواب می دهیم: این سیلی از طرف پدری خشن در برابر مادری مطیع و حقیر بوده پس می گوئیم درست به اندازه عرض و طول کف دست این پدر که از روان شناسی رشد بی خبر مانده است، زیرا خود نیز در خشونت پدری رشد کرده و به بار نشسته است در کودک و مغز او ضمیر دوم و پنهان یا ضمیر ناخود آگاه را می گشاید و به همان مقدار هراس می سازد و به همان مقدار رشد

سه گانه کودک را مانع میشود، و به همان مقدار نفرت از پدر در کودک حاصل می شود. نفرت از پدر به خاطر خشونت او و نفرت از مادر به سبب ضعف و مطیع بودن او، اما آنچه که یک روانشناس و یا فرد حساس و دقیق را عذاب می دهد؛ این است که در پشت این نفرت فرزند، پدر و مادر نسبت به هم مهر زیر جلدی وجود دارد که نگران یک دیگر هستند؛ اگر در خشونت پدر و تربیت کیفری منش کودک ذکور «صفرایی یا خونی»^۱ با «اندام قوی» باشد تمایلات به حالت سادیک و فاعلیت خواهد انجامید؛ چهره و سجایای کودک به حالت غالب منحرف شبیه خواهد شد در همان شرایط یک کودک ذکور که دارای منش سودایی است تمایلات به حالات سادومازوئیک (مارکی فرانسوا دی ساد)^۲ در سایه خشونت پدری اشرافی، ظاهرا بزرگ شد تصویری قلمی از او مانده که چهره ای غیر طبیعی را از او نشان می دهد ظاهرا اشرافیت یا ذوق یا هنر نگذاشت که از انتقال خشونت فرا رود. در اواخر قرن نوزده داستان نویسی به نام ساشر مازوخ^۳ که در یکی از داستان هایش از خویشتن آزاری تعریف آورده بود، که با آغاز روانشناسی جدید هم زمان بود سپس دکتر ناخست^۴ آن را وارد روان شناسی کرد گرچه در بعضی از یادداشت های زیگموند فروید نیز در تعریف بیمار چند انحرافی، در اینجا باید خاطر نشان کرد بیمار تک انحرافی وجود ندارد، آورده است خود دگر آزاری در یک فرد که در خشونت پدر در توقف رشد مانده یک جا بروز میکند.) خواهد انجامید و چهره و سجایای کودک به تانیث عقب خواهد نشست که سبب اول آن را باید در دوجنسی بودن کودک ذکور در حالت جنس دانست^۵ که توقف رشد سه گانه از بروز و ظهور چهره مردانه جلوگیری کرده است و به جنس دوم یعنی حالت دخولی گرایش پیدا کرده است می توان حتی از تاریخ، مثالی بیرون آورد یک

^۱ - در روانشناسی تقسیم منش و اصطلاح امروز خون گرم رواج یافته است در قدیم مزاج به کار می رفت که کاشف این منش چهارگانه کلودیوس جالینوس بود.

^۲ - Marquis de sades

^۳ - Leopold von sacher masoch

^۴ - Dr.Naeht

^۵ - در واقع جنس مذکر دو جنسی هستند هم فاعل و هم مفعولیت را بر خلاف زنان که تک جنسی هستند دارا می باشند.

نمونه معروف لودویک ون بتهون^۱ می‌باشد که حتی موسیقی را با خشونت پدر یاد گرفت چهره منشی او که پسر جوانی است به نام «آنتوان فلیکس شیندلر»^۲ تیپ مفعول را می‌نماید؛ حتی چند معشوقه و دوست موسیقیدان بزرگ نیز چهره ای دو گانه دارند و حالت زیبایی پسرانه را می‌نمایند چهره «پل ورلن»^۳ شاعر سکس پرداز فرانسوی، در صورت و چشمانش به شدت یک همجنس گرای فاعل را می‌نمایند. او علاقه مجنونانه به «آرتور ریمبو»^۴ که یک شاعر شیدایی و نوجوان هم وطن او بود پیدا می‌کند در چهره «آرتور ریمبو» حالت انفعالی تا حدود زیادی پیداست؛ او زیبایی «مالیخولیایی»^۵ دارد «آرتور ریمبو» فکری سودایی داشت و از مادرش متنفر بود و چون «آرتور ریمبو» می‌خواست به سفر خیال و ماجرا برود؛ او را با اسلحه تهدید و زخمی کرد در حالی که از فاصله نزدیک تیراندازی کرده بود ضمیرناخود آگاه پل ورلن می‌خواست که او بمیرد پلیس فرانسه که از روان شناسی به دور بود در تحقیقات نوشته بود اگر شخصی اول بار نیز سلاح گرم به کار برد، از این فاصله نزدیک خواهد توانست هدف گیری کند.

این نظر «زیگموند فروید» تا عصر ما ادامه دارد و تاکنون نیز ادامه خواهد داشت چندین تصویر در بایگانی بسیار کشورها بر این ادعاها وجود دارد و برخی از آن ها هم چاپ می‌شوند تصویر شماره یک در زیر از بایگانی «اف بی آی» و پلیس یا شریف محلی است که فاعلیت و مطاوعت در تصویر به خوبی پیداست.

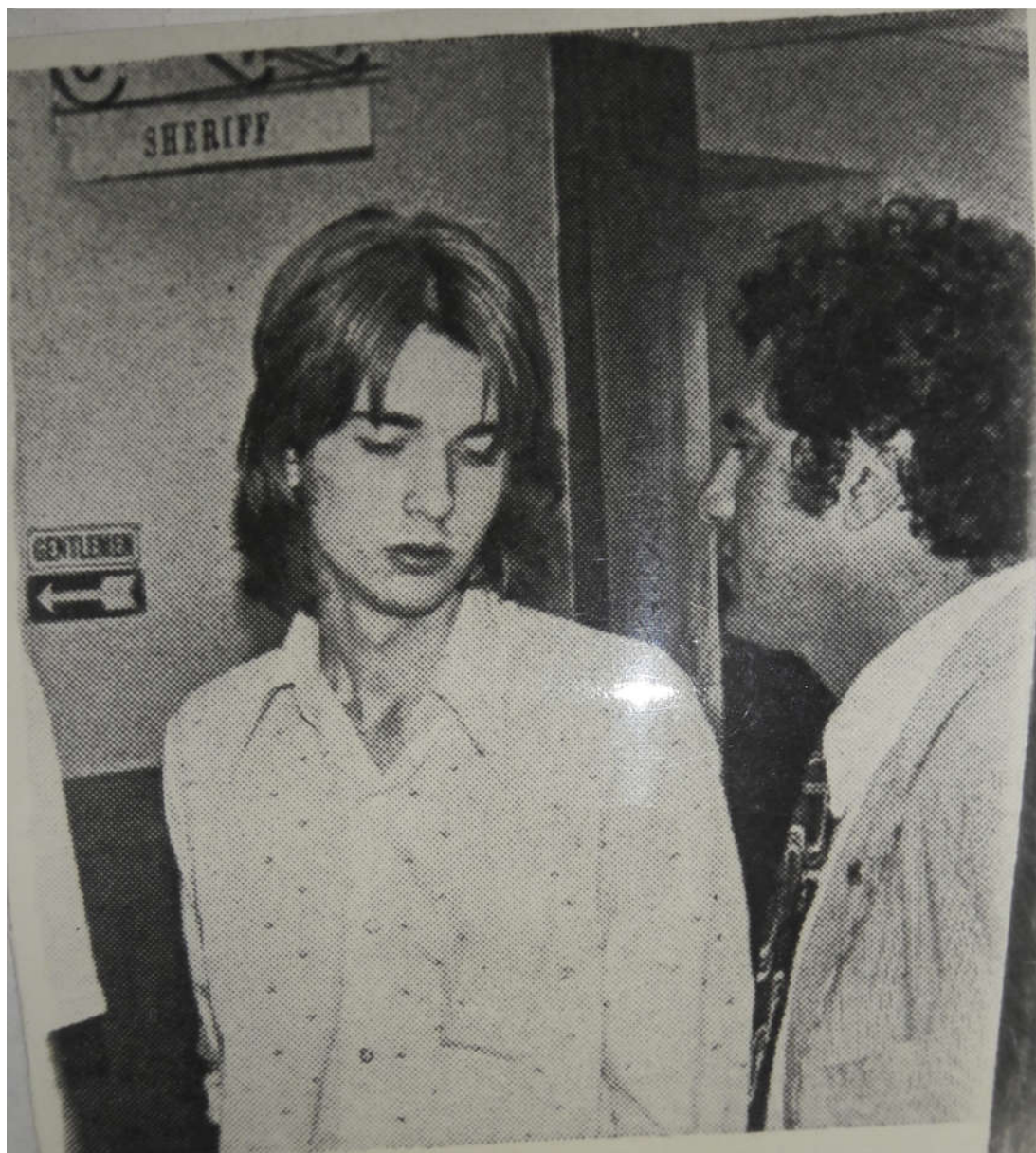
1- Ludwig Van Beethoven

2- Anton felix schindler

3- Paul-Marie.Verlaine

4- Arthur .Rimbaud

5- Melancholy



از آن زمان که «ژن شناسی» وارد دوره جدیدی گشت؛ کم و بیش این آهنگ سر داده شد «زیگموند فروید» مرده است؛ اما او نمرده است. روی جلد مجله نیوزویک^۱ شماره مارس ۲۰۰۶ طراحان این مجله، جمله ی پر معنا آورده اند. در میان جمله فروید مرده است با حروف درشت علامت بزرگ نفی را آورده اند و در این شماره کتب و مطالب مفید در زمینه روانشناسی او بسیار است. یک گروه پژوهش مستقر در دانشگاه «سنت آندرو»^۲ در بولتونی پزشکی، علمی، کشف علمی گروه را چنین اعلام داشتند: اگر در بلوغ چهره دختران و پسران از حالت پسرانه و دخترانه به حالت مشابه در می آیند در اثر هورمون «استروژن»^۳ و «تست استرون»^۴ می باشد که، از هورمونهای اساسی هر جنس می باشد که غده ی سورنال آن را از ترکیب چند هورمون می سازد که نوع استروژن در دختران باعث توقف رشد صورت و در عوض رشد «لبان»، «برآمدگی در گونه ها» و «لپها» در اثر گوشت چربی می شود در این گزارش نوع اسکلت صورت توارث، تغییرات فراموش شده است در پسران نوع تست استرون باعث رشد «صورت»، «لپ ها» و دگرگونی چهره به خطوط مردانه و اگر چهره زیبا داشت باشند با حفظ زیبایی و فرم، حالت زنانه نیز از آن حذف میشود. اگر این تعریف درست باشد و سرنوشت و غدد را قبول کنیم پس غدد نیز تحت تاثیر رشد «لییدو» و در اثر «امنیت روانی» قرار دارند، می پرسیم چرا در خشونت پدر چهره نوجوان با منش سودایی به حالت تانیث می رود؟ و نه این، بلکه در حالت او «ضعف مرضی»، «شرم مرضی»، «اطاعت مرضی»، «مهر طلبی مرضی»، و همانند آن نیز بروز می نماید؟ غدد سرنوشت وجود ندارد. بر خلاف روانشناسی سطح پیش آهنگ وجود دارد یک چنین کودک زود اسیر و شیفته جنس مذکر می گردد که از بعضی امتیازات به خصوص جسمانی و قدرت

1- Newsweek

2- S.Androw

3- Estrogen

4- Testosterone

و اندام تنومند بسیار برخوردار است که او را تحت تاثیر ابر مرد قرار می دهد^۱ و بدون داشتن امتیازات او در جلد او فرو می روند، و بعضی حرکات او را به تقلید در می آورند که بر آینده و سرنوشت او بسیار اثر منفی دارد؛ زیرا جلب توجه صفاتی شده که خود فاقد آن است که جزء با درمان به خود بر نمی گردد. در یک انسان سالم «من» به صورت آمرانه رشد می نماید «فوق من» بیماری است که در این اشخاص توقف رشد سه گانه اتفاق افتاده و بروز می نماید «اعتماد به نفس» وجود ندارد. در کودکی که «هراس کاذب» جلو رشد طبیعی را گرفته است «اعتماد» به هیچ چیز وجود ندارد. در خانواده ای که ملاک «تغییرات اجتماعی» اگر با اصول «روانشناسی» انجام نگیرد؛ جامعه مذکر بروز خواهد کرد و اگر حاکمیت با مذکر باشد آن جامعه و خانواده در خاکستر پیدا خواهد شد و مادر در مطاوع در «پشت مرد^۲» قرار دارد یک پدر پرخاشگر یا در «جزم دینی» بزرگ شده یا در جامعه «مذکر محور» یا در «خشونت پدر»، بنابراین باید گفت تسلسل وجود دارد اما در پشت این نوع خشونت ضعف وجود دارد و خشونت یک نوع دفاع است و با «اقتدار سالم» فرق دارد. بنابراین چنین مردی زن مطاوع و اسیر انتخاب خواهد کرد یا در شرایط مخففه به تسلط زنی مقتدر در خواهد آمد در نوع دوم (تسلط زن مقتدر) اگرچه کودکان تا حدی گلیم خویش را از آب بیرون می کشند، اما

۵- آلفرد هیچکاک که در خاطراتش می خوانیم هراس را امتحان کرده است و کارنامه سینمایی اش روان شناسانه می باشد در فیلم طناب نشان می دهد چگونه دو دانشجوی جوان در توقف رشد، تحت تاثیر یک استاد برتر قرار گرفته اند.

۱- اتوبوسهای آکاردیونی وارد میدان شدند؛ گول و فریب مدرنیسم کاذب را نخورید این «رنگ آمیزی تمدن» است داخل آن تهی از زن و اقتدار است این است که استثمارگران نه این که با آن مخالف نیستند بلکه در این زمینه سرمایه گذاری نیز خواهند کرد آنجا که دختران در عقب اتوبوس جا گرفته اند، این عمل اثر روانی خواهد داشت و بهانه ای بر مزاحمت است و چرا پرسیده نمی شود؟ چرا اصلاً باید مزاحمت باشد! خوب راه حل وجود دارد سر و صداها را می شنوم نمی گویم جای مردان با زنان عوض شود! چرا در دو ردیف مساوی نمی نشینند؟ دختران و زنان خویش را پشت اسب سوار نکنید قبل از رسالت این رسم در میان اعراب و نه همه قبایل عرب وجود داشت عبدالرحمان بن عوف از اشراف «عصر ایمان» چند صد اسب را، به افراد بی بضاعت بخشید تا زن و مرد جداگانه سوار اسب شوند این حکم را بسیاری از آنها اجرا کردند و چنانکه کعب اشرف نقل میکند بعضی مردان پیاده و همراه آنان سواره میرفتند. این اشاره را نیز ضروری می دانم در قرآن از اسب یاد شده که آن را بعضی از تارخ نگاران بی طرف نشانه ی مدنیت در نظر رسول خدا می دانند این رسم به اسپانیا رسید که به حکم رسول اکرم، اجرا می شد امروز نیز در جشن ها و مسافرت، در روستاها اگر خانمی پشت اسب سوار است که مردی آن را هدایت می کند خانم پشت اسب و به پهنا می نشیند و پاهایش از پهلوی اسب آویزان است از مدتی قبل هم موتور وارد میدان شده رسول خدا سوار شدن خانم ها پشت اسب و شتر را مکروه آورده اند اما آنها را پشت موتور سوار می کنیم، بر استاد کار چندان سخت نیست یک یا چند نفر حقوق بگیر با هر آنچه که غیر مدنی است، مجهز می سازد و به خیابان می آورد پس از آن تقلید نیز راه می افتد، زن که بدون حضور جدی او نه حضور نمایشی او، جامعه هرگز نجات پیدا نمی کند بلکه خود زن نیز به نجات احتیاج پیدا کرده است.

نابسامانی روانی در آن‌ها وجود دارد ولی این نابسامانی روانی به اندازه اقتدار پدر در خانواده‌های «مذکر محور» نیست در خانواده‌ای که خشونت پدر، حاکم است و زن عقب رانده شده؛ اگرچه پدر مهر و محبت به فرزندان خود نثار می‌کند اما، مهر او از نوع مهر و محبت مخرب خواهد بود و جوان که با تانیث عقب نشسته است مهر و محبت او هرگز نمی‌تواند جایگزین یا مساوی با خشونت او باشد زیرا خشونت تاثیر خود را گذاشته و باعث باز شدن و گسترش «ضمیر ناخودآگاه» کودک شده است.

این اساس تربیت را لازم می‌دانم توضیح بدهم؛ یک اصل کلی آن است که پدر باید در موضع مهر و نرم، قرار گیرد «تفاهم گرایی»^۱ که سخن از آن می‌کنند؛ باز موثر نیست مگر آن که اقتدار مادران مشهود باشد در یک خانواده که اقتدار پدر با خشونت همراه است^۲ برعکس خانواده‌ای که مرد همسر همجواره احترام نزدیک به اطاعت زن همسرش را حفظ می‌کند در این خانواده امنیت روانی حاکم است و مرحله‌ای عالی یک تربیت اساسی وقتی است که زن همسر در کمال وقار و اقتدار قرار دارد و مرد همسر نیز دارای وجاهت و رجالت می‌باشد. نظر «زیگموند فروید» در نوع احترام و اطاعت از زن همسر و دیعه‌ای خواهد بود بر آنان که تلاش دارند زندگی مردانی چون «آدلف هیتلر»^۳ را از کودکی مختل سازند زیرا در وین خانواده پدر دارای انضباط و احترام به همسر، تا حد مطاوعت پیش رفته بود. سرایندگان این آهنگ فراموش کرده اند که او یک خواهر به نام «اورنا» نیز داشت که خانمی کامل و پرستاری جانشوز و مهربان بود.

«عشق تناسلی»^۴ از طریق عصب با «تثبیت مقعدی» یکی شده است و اضطراب اساسی بروز کرده است خانواده نواقص دیگری نیز در خود دارد؛ جوان را به یک اقتصاد فردی عادت نداده اند «مهر طلبی مرضی»، «اغفال پذیری» به سبب ضعف رشد اجتماعی او، مطاوعت و تسلیم و... از عوامل دیگر

1- Understanding

۲- انضباط پسرانه و پدرانۀ فرق می‌کند.

2- Adolf Hitler

4- Genital Love

گرایش خواهد بود. بر خلاف نظر برخی روانشناسان سطح فکر «عقده ادیپ»^۱ در اینجا در تمایلات فاعل نقش ندارد و این اثر منفی نشان می‌دهد که روانشناس عمق موضوع را تا چه حدی درست دیده است. یک نوجوان که در خشونت پدر بزرگ شده که مادر در خانواده گم شده است و نقش فعالی ندارد در بزرگسالی نمی‌تواند روی یک چهره مخالف احساس ثابت عاشقانه و علاقه پیدا نماید.^۲ چهره‌ها دایم عوض می‌شوند و او دنبال هاله مادرانه می‌گردد اما همان شخص در گرایش به یک همجنس این تلون پایان می‌یابد؛ زیرا اینجا مادر نقشی ندارد یک فاعل همجنسگرا چون در جنس اسیر دگر آزاری است به سبب توقف رشد «روان، جسم، جنس» از جریان طبیعی جنس و زن بیگانه مانده است. خویشتن را انتقال می‌دهد سکون اندام زن (اندام جنسی زن) برای یک شخص که در حالت سادیک اسیر است هرگز جذاب نمی‌باشد یک مرد به خصوص در مرحله دفع و رفع رفتارهای جنسی خود بسیار پر تاب تر از زن می‌باشد بیماری سادیسم حجم و حرکت می‌طلبد بنابراین تناسل یک نوجوان به یک گرایش سمبلیک تبدیل می‌شود اما همه قضیه این نیست و اینجا بسیار مناسب است تا از سرو صدایی که درباره یکی از نظریات «زیگموند فروید» کودک و جنس به پا شده دفاع کنم «زیگموند فروید» «معصومیت طفل» را انکار نکرده است؛ بلکه نگران دو موضوع و موضع بودند:

۱- «خشونت پدر»^۳

و

۲- «حراست کودک»^۴

1- The Oedipus Complex

5- رمان تراژدی خوشبختی از همین نویسنده در انتشارات آوای بوف به چاپ رسیده که اشاره به همین موضوع است.

3- Father Violence

4- Child Protection

تاریک اندیشان قدیم و جدید، بر این باورند که جنس زمان ظهور و بروز دارد، بلکه دارد اما از خارج وارد نمیشود در ساختار «جنینی» و «طفلی» مضر می‌باشد؛ اگر حتی کودک در «امنیت روانی» و اقتدار و «تفاهم طلبی» پدر و همسر رشد یافته باشد ولی از طرف افراد بزرگ ولی «منحرف»^۱ در تماس باشد که، لازم نیست بگویم این تماس تناسلی خواهد بود که از حالت هنجاری خارج خواهد شد ولی این نابهنجاری باز به حد کودکی که در خشونت پدر بزرگ شده نمیرسد و اگر در خشونت پدر آن آرامش روانی که بر رشد سه گانه ضروری است؛ از بین برود و آثاری از ضمیر ناخودآگاه در کودک گشوده شود این نوع بازی جنسی از طرف افراد بزرگ و منحرف در وجدان لاشعور کودک به طور مضر می‌ماند قبل و بعد بلوغ که انحرافات روانی در او بروز کرد در انحراف همجنسگرایی گرایش فاعل به تناسل مفعول را در انتقال همان بازی ایام کودکی او نیز باید جستجو کرد این نوع شروع طفولیت در اطفال که اغلب آنان پرنشاط با زندگی و طبیعت روبرو میشوند، افسردگی را پی ریزی می‌کند «جامعه مرده» اثر مستقیم ندارد، افسردگی پس از یک دوره روان پریشی که جوان به این یا آن علل پی می‌برد. کدام یک از تمایلات طبیعی و کدام یک انحراف بوده است شدت بیشتری می‌یابد اگر مشاهده می‌کنید در بسیاری از این جوانان گاه امیدواری و گاه ملانکولی بروزمی‌کند سبب را باید در تبدیل و یاس ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه جستجو کرد هر زمان به هر معلول خارجی ضمیر ناخودآگاه غلبه می‌کند که غلبه اغلب با این ضمیر است؛ خروج بعضی علایم از عمق، به افسردگی می‌انجامد و هروقت ضمیر خودآگاه فرجه پیدا کند (در غیبت موقت ضمیر پنهان به سبب بعضی ضربات خارجی) شخص به امید برمی‌گردد؛ اگر آوا در جوانانی که دارای منش سودایی هستند امید و شوق ایجاد می‌کند دلیل اول را فقط باید در اثر آوا در جانشین موقت «ضمیر آگاه» در برابر «ضمیر پنهان» دانست گرایش این افراد به آواز غم که باعث نشاط آنان میشود همچنین سرایندگان این آهنگ را باید در همان افسردگی آنان جستجو کرد. اینجا یک اشاره بس ضروری

¹- Deviated

است قبل از «زیگموند فروید» و هم زمان با فروید امثال «امیل کرپلین»^۱ این نوع نوسان نشاط و غم را «جنون جوانی»^۲ می دانستند که در این اتفاق باید زوال زودرس عقل را دخالت داد.

«پل یوجین بلولر»^۳ که برای تحصیل روان پزشکی از «سویس» به «مونبخ» رفت تحت تاثیر نظریه ای «زیگموند فروید» قرار گرفت و بعد یکی از شارحان روان شناسی او شد و پس از اتمام تحصیلات در بیمارستانی روان درمانی که در «آلمان» قرار داشت انتخاب شد؛ اما آنجا یک صومعه ای قدیمی بود که به سبب آغاز روان شناسی جدید بیماران روحی را در آن نگه داری می کردند و این روش برای عام تازگی داشت؛ اما درمان جدید از وقتی شروع شد که روان شناس سویسی وارد آنجا گردید یکی از بیماران او به این اختلال روانی دچار بود در درمان بالینی این جوان «پل یوجین بلولر» نظریه «جنون جوانی» را رد کرد و این اختلال را «اسکیزوفرنی»^۴ نامید که از ترکیب دو واژه یونانی ساخته بود که «جدایی در روان» معنی می داد.

در تعریفی کلی باسن زنان به سبب مادر شدن در آینده دارای تفاوت با باسن مردان، می باشد در مردان و زنان دو نوع باسن وجود دارد قیفی شکل و استوانه ای شکل در آن مردان که باسن آنان قیفی شکل است، مردان زنی شکل می باشند از نظر زیباشناسی باسن چه در مردان چه در زنان، شکل استوانه مناسب ترین باسن چه در شکل و چه در لباس پوشیدن می باشد و در نظر یک فرد نرمال کمال زیبایی و زینت است البته نباید تصور کرد یک فاعل همجنسگرا به آمیزش غیر عادی در همجنس خود گرایش دارد گرایش او تغزلی، جانشینی و شیفتگی است که نصف بیشتر سبب خارجی آن چهره نوجوانی است که به تانیث عقب نشسته است اما اینجا نیز حالت سادیک نقش دارد بنابراین این کودک آسیب دیده به طور کلی به باسن مونث و مذکر یکسان گرایش دارد و این گرایش در حالت

1- E.Kraepelin

2- Young Madness

3- P.J.Bleuler

4- Schizophrenia

سادیک او می‌گذرد زیرا حجم استفاده بیرون و عملی ندارد و در خیال بیمار می‌گذرد «زیگموند فروید» «اصطلاح آلمانی»^۱ را به کار برده و می‌افزاید: این افراد به «پستان بزرگ»^۲ نیز گرایش دارند که آن را نیز باید در حالت سادیک جستجو کرد و این حالت عارضی چنان مسلط است که نمی‌گذارد شخص بداند که این بزرگی و حجم زیبایی نیست و هیچ استفاده عملی ندارد و این روان بیمار است که در فرد چنین گرایشی ایجاد کرده است که چشم را یک جام بیش نیست. جا به جایی امید و یاس از جا به جایی دایم ضمیر پنهان و ضمیر آشکار در اثر بعضی حالات درونی و خارجی و تذکار و خاطره و امثال آن می‌باشد غیر مستقیم به جواب رسیده ایم این کشف بلولر هر چند افتخار آن در مقابل «جنون جوانی» بر او محفوظ می‌ماند اما این نوسان نتیجه مستقیم جا به جایی دو ضمیر می‌باشد که گاه از علل درونی تذکار بیرونی این جا به جایی صورت گرفته در بروز «ضمیر آگاه» امید و در بروز «ضمیر ناآگاه» یاس پیدا می‌شود. در این بیماری گرچه «فاعلیت» به طور کامل جدا از «مفعولیت» نیست اما درمان فاعلیت دشوارتر می‌باشد گرچه روش «هیپنوتیک»^۳ اولین درمان در این بیماری است. براین اساس که این حالات و تغییرات ذاتی نیستند، فطری نیستند و سرشتی هم نیستند پس درمان مشابه لازم دارند تا این مبدل و ضمیر را به بالا کشیده و بیرون ببریم از اتاق خالی «ضمیر ناخودآگاه» کاری ساخته نیست و از بین رفته حساب می‌شود اما دارو درمانی را نیز از نظر دور نداریم اما چون فرد فاعل، شخصی جامعه گرا، کار پذیر، مسولیت پذیر و همانند آن می‌باشد به خصوص در نظر داشت باشیم که همین فاعل همجنسگرا در برابر نوجوانی که چهره مردانه در او بروز کرده است به مرحله نور سالی عقب می‌نشیند گاه به سبب نوع تغذلی بیماری بیرون می‌رود. درمان مفعولیت را از خانواده باید شروع کرد به دو دلیل نشان می‌دهیم نمودش تا کجاست. پیش آگاهی باید باشد که این بیماری نتیجه توقف رشد سه گانه است ولی درمان پذیر است اگرچه دشوار است نوجوانی که چهره او به سبب

1- Steatopygie

2- Large breast

3- Hypnotic

توقف رشد به تأثیر عقب نشسته است ولی هنوز نوجوان است اگر مادر جای پدر نشیند یعنی اقتدار را با همسر پدر عوض کنند حتی اگر بازی و نمایش باشد که میان خودشان به اجرا گذاشته اند ظهور و بروز چهره مردانه را در کودک ذکور شاهد خواهند شد غم انگیز است و نباید چنین باشد اما ناچاریم بگوییم با فقدان پدر و مادر که محبت زیر جلدی به کودک داشته اند و کودک نیز به سبب ضعف مادر از او نفرت داشت و همان نفرت را به سبب اقتدار پدر در خویش می‌پروراند اما او نیز به همان نسبت آن دو را دوست می‌داشت به سرعت رشد روانی و دگرگونی آغاز می‌شود و چهره دخترانه به پسرانه و جوان ذکور نیز به حالت مردی؛ تغییر شکل می‌دهد، زیرا دو موجود که اثر منفی و دائم داشته اند دیگر وجود ندارد.

به یک سبب اصلی، این انحرافات یک مثلث تشکیل داده اند یک ضلع آن را «ناخودآگاه» در اختیار دارد و به نسبت زخمه‌ها، در شدت وضعیت انحراف اثر مستقیم دارد و دو ضلع دیگر یکی در اختیار «عصبیت مرضی» و ضلع مقابل در اختیار «تحریکات سادیک» می‌باشد و در دارو درمانی که مثل روش هیپنوتیزم باید توسط پزشکی حاذق و آشنا به ترکیب داروها انجام گیرد. البته در دارو درمانی تصور نرود ضمیر ناخودآگاه از بین رفته است این وجدان لاشعور باقی است دارو درمانی توانسته میان ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه دیوار به وجود آورد این مقدار اثر نیز یک درمان کوچک نیست به خصوص که این دیوار اجازه می‌دهد بیمار روانی بدون دخالت مداوم «وجدان لاشعور» به کند و کاو خویش پردازد و اندک اصلاح شود و زندگی شخصی خود را بدون آسیب بگذراند. در درمان فاعلیت، درمان نباید مستقیم صورت گیرد در درمان بعضی انحرافات که زخمه روانی در کودکی وارد شده روانکاواگر زن باشد بهتر است به طور ساده بگوییم: یک فرزند به خصوص فرزند ذکور از رنجوری خویش با مادرش بهتر و آسانتر سخن می‌گوید تا پدرش.

درمان با روش «هیپنوتیک» مشخص است زیرا در هنگام خواب تسلط «ضمیر ناخودآگاه» از بین رفته و بیمار تحت تسلط «ضمیر خودآگاه» می‌باشد و در اینجا است که میتوان اتاق «ضمیر ناخودآگاه» را درمانگر خالی کند. در دارو درمانی علاوه بر اینکه پزشک حاذق با ترکیب مناسب دو دارو و یا سه دارو در همان حال که روی جدایی «ضمیر ناخودآگاه» و «ضمیر خودآگاه» تکیه می‌کند درصدد دفع و رفع گرایش سادیک برمی‌آید و این را باید از درمان عصبیت مرضی شروع کرد.

این توجه ضروری است که اخلال در اندیشه و خرد را وجدان لاشعور به هم میزند پس در جدایی «ضمیر ناخودآگاه» از «ضمیر خودآگاه»، ضمیر خودآگاه چون از دخالت مصون می‌ماند بسیاری از زواید باقی مانده، عوارض و تمایلات مرضی به طور فردی و محرمانه قابل حل و فصل خواهد بود و کودک مردانه خواهد اندیشید و از استعدادهای بالقوه خویش، (خلقت در هر کس به طور بالقوه یک ودیعه استعداد به وجود آورده این تخریب روان است که فرد را از بروز و اجرای این استعداد جلوگیری می‌کند) استفاده خواهد نمود چون ودیعه بدون استفاده مانده حتی در میان سالی نیز این ودیعه به نیرو تبدیل خواهد شد.

فصل دوم

«رد تحلیل هم جنس گرایی زنان»

اگر «ودیعہ مادری» در زنان نبود تمایلات جنسی بدون مرز و بی پایان مردان بی جواب می ماند.

اگر از غدد نگوییم که سبب «بیولوژیک» «هم جنس گرایی» مذکر می باشد «کمپلکس مردانگی» در زنان وجود ندارد. از ادبیات، هنر و نقاشی شروع میکنیم که امروز با پیدایش روانشناسی هم در «ادبیات»^۱ و هم در کارت پسنال ها و فیلم ها ادامه دارد دیروز را که روانشناسی انحراف وجود نداشت می توان این نوع ادبیات و هنر نقاشی را یک شوک ناامید ولی آن روز با «روانشناسی جدید» ادبیات و هنر نقاشی و پیکر تراشی بایستی به روانشناسی جوابگو باشد. این اشاره ضروری است درباره روانشناسی زن، جزء یک کتاب چنان که گفته میشود وجود ندارد و آن را «دکتر هلن دویچ»^۲ نوشته است «هلن دویچ» این کتاب را در زمانی نوشته که «زیگموند فروید» در قید حیات نبود و او از بیماران «زیگموند فروید» بود و با هیپنوتراپی توسط «زیگموند فروید» درمان شد ولی «زیگموند فروید» به سبب وجود بیماری که اسم او را پل ثبت کرده اند و از اسب و سگ هراس داشت^۳ چون به درمان او بسیار علاقه مند بود درمان «هلن دویچ» را به یک روانشناس دیگری سپرد؛ در سرگذشت هلن داچ او اقرار می کند هنوز هم احساس میکنم روانکاوی نیاز دارم؛ بنابراین در خصوص کتاب او «مفعولیت زنان»، «خودآزاری زنان»، «هم جنس طلبی زنان» برداشت محتاطانه «زیگموند فروید» را به کلی فراموش کرد.

در خانواده ای که «خشونت مذکر» حاکم است کودکان «راون شناسی کمال» را طی نخواهند کرد اگر در این خانواده دختر و یا دخترانی باشند من در آنان رشد نکرده است و چهره خویش را گویی

^۱ - کتاب سرای جابه جا شده اثر توماس مان، این نویسنده آلمانی چندین سال بعد از زیگموند فروید در قید حیات بود.
^۲ - DR. Helene. Deutseh
^۳ - در کتاب «روانشناسی عشق و روانشناسی هوس» از همین نویسنده که به زودی در انتشارات بوف به چاپ خواهد رسید به این موضوع مفصل اشاره شده است.

در آینه کج نما دیده اند منش در آنان سودایی است. بنابراین عواطف و احساسات شدید است گرایش آنان به دوست دختر زیبا انتقال آرزو و عشق و تجلی آن در دختر می‌باشد که زیباست غلو گرایی در آنان اغراض انگیز است برعکس مردان که این انحراف تاریک را مقداری «کمپلکس الکتر»^۱ فراهم می‌کند آنان تصور می‌کنند هنوز آینه ای وجود ندارد که زیبایی آن دختر مرا که دوست دارند نشان دهد اگر او عاشق مرد می‌شود این عشق را جانشین و تعکس خواهد پنداشت؛ تا آن حد که گویی خود عاشق شده است دوستی او فداکارانه و بی ریاست، دوستی او عاطفی و تصعیدی است؛ بسیار خوشحال خواهد شد تا نامه عاشقانه دوست خویش را او به آن مرد برساند. سرنوشت غم انگیزی است آنان قاصد می‌مانند هرگز به فکر جانشین نیستند و این رفتار خاص صداقت انحصاری جنس مونث را نشان می‌دهد. تعارف را نیز بر این نامه اضافه می‌کنند با آن که یک دختر مردی را ترجیح می‌دهد که ظرافت و لطافت را در او رعایت می‌کند با این حال هرگز به دختری که علاقه پیدا کرده و لطیف است گرایش جسمانی پیدا نمی‌کند. (این نظر، «روانشناسی آمار»^۲ و آمارگر معروف «دکتر آلفرد کینزی»^۳ که آمارهای او قابل تکیه نیستند، ولی به آمارهای او استناد می‌شود به خصوص درباره «همجنس گرایی زنان» از اعتبار می‌اندازد) دوست ندارد با او بخوابد و اگر از هم جدا می‌شوند وقتی است که این دختر احساس کند آن دختر از مهر خالصش، او را می‌خواهد و به خدمت خویش درآورد، اگر از او جدا شود مدتی دراز به یکتا حربه اش در برابر حوادث یعنی گریه پناه خواهد برد. این عکس العمل را نباید اشک در فراق یک هم جنس دانست بلکه آن را بایستی در عاطفه کلی این دختر جست جو کرد. در دختران به آن سبب که یک موجود «فراجنسی» هستند و این فرهنگ مذکر است که اسرار تام دارد آن‌ها را جنس معرفی کنند تا همچنان جامعه را

1- Electra complex

2- Psychology of Statistics

3- DR. Alfred Chrls Kinsey

بیمار نگه دارند و در جامعه ذهنیتی بسازند که تا عمر دارند در گیر این میل جنسی شوند این نوع گرایش بدون درمان با گذشت زمان، برعکس مذکر از بین می‌رود.^۱

آنان بیشتر در ناخودآگاه به دنبال تکیه گاهی استوار می‌باشند، اگر به یک مرد متاهل گرایش پیدامی کنند این بار نباید آن را با «دزدی عشق» به تعریف درآورد و به آن دختر لقب دزد عشق داد بلکه این گرایش بخاطر هراس از ازدواج است^۲ این مرد مناسب دوستی برای دوستی است این دختران همین قدر که عکس خویش را کنار عکس مرد ایده آل بچسبانند راضی هستند ولی خلاف حقایق اشیاء را مدتی می‌توان پیمود آشفتگی روانی بروز خواهد کرد که در این اواخر شوک الکترونیکی ابداع شده است ولی این شوک در جنس مونث بایستی به کار گرفته شود «زیگموند فروید» آنقدر زنده نماند تا نظر درست خویش را در درمان آشفتگی روانی دختران با شوک الکتریکی مشاهده نماید؛ شاید به این سبب که در دختران که در خشونت پدر و توقف رشد قرار دارند ضمیر ناخودآگاه تا نیمه گشوده میشود و برعکس پسران دارای عمق نیست در خواهر کوچک اگر داشته باشند این آشفتگی روانی بروز نمی کند خشونت پدرانه که عصیت مرضی است و از سلف خود به ارث^۳ رسیده است و پشت آن ضعف مرضی وجود دارد در سن کهولت قوه اولیه را ندارد.

همانطور که پیش از این گفتیم اندام زنان دخولی هست و برعکس مردان صرفا دارای «تناسل دخولی» هستند؛ پس در مورد زنان فاعل و مفعولیت معنایی ندارد و برعکس مردان که فاعل از عمل فعلیت

۲- دخترانی که به رشد روان نرسیده اند با آنان که دارای تیپ و زیبایی و ملاحظت دارند در زیبایی خویش مرده اند و در انتخاب یک چهره زیبا و زمان نیز همان اشتباه را مرتکب می‌شوند ولی باید بگویم تیپ و زیبا پرستی درباره جنس مونث در آنان باقی می‌ماند، همچنین عاطفه را بر ظاهر ترجیح می‌دهند این نوع پسند بر پسند مردان سبقت دارد و این ثبات، اصالت و کاملیت مونث را نشان می‌دهد بسیار روسپیان که در میان آنان روسپیان یهودی نیز بودند در اردوگاه های اصلاح رایش خاتم خانه و زن زندگی شدند و در اینجا باید ضرب المثلی را عنوان کرد خانه ای را که یکبار دزد زده است بار دوم دیگر دزد نمی‌زند.

۴- این هراس نیز از خشونت پدرانه می‌باشد، بنابراین عمومی نیز می‌باشد از جامعه نیز هراس دارند و به کار در محیط زنانه ناخودآگاه کشیده می‌شوند.

۱- ارث روانی

خود لذت می‌برد؛ این لذت در مورد زن فاعل قابل تصور نیست زیرا دارای تناسل خروجی نبوده و استفاده از ابزارات دیگر برای فاعل نیز هیچ لذتی ایجاد نخواهد کرد و این امر نیز بر مفعول زن نیز صادق است به دلیل داشتن تناسل داخلی زنان استفاده از کلمه فاعل و مفعولیت بر آنان نیز درست نبوده و اگر همجنسگرایی را یک بیماری محسوب کنیم که از نظر ما یک بیماری روانی است که به دلیل عدم رشد سه گانه لیبدو در جنس مذکر ایجاد می‌شود ولی جنس مونث به دلیل کامل بودن خود تقریباً فارغ از تمام «انحرافات جنسی» است پس همجنسگرایی که یک انحراف جنسی است نمیتواند بر زنان صادق باشد.

فصل سوم

«خودکشی^۱» (وجدان منفعل)

¹- Suicide

هر چند بسیار سخت است؛ ولی باید اعتراف کرد «خودکشی» اراده ای است که فقط نصیب انسان های بزرگ و با اراده می شود؛ مردی که میتواند دست به خودکشی بزند کاملترین آن هاست و آنان خدای خداها هستند.

هر شخصی با یک ودیعه و «استعداد بالقوه» به دنیا می آید ولی شخص منفعل در خشونت پدران و «جزمیت دینی» استعدادش مدفون می شود و با خود آن را به خاک می برد اگر حتی از استعداد خارق العاده یکی از هزار پیکر تراش برخوردار باشد حتی یک «عروسک ساز» ساده نیز نخواهد شد. او دارای «منش بلغمی» است و چون شخصیت او، در چنین تربیتی رشد نکرده است عاری از هر گونه هیجان می باشد و نیز ناخودآگاه یا وجدان لاشعور در او به صورت درون گرا عمل می کند ولی ضمیر ناخودآگاه که هدایت مخرب شخص مبتلا را بر عهده گرفته است در تلقین خود کشی از قوه می افتد و قدرت تلقین ندارد شخص خود کش افسرده نیست، بی جان است وجدان معذب نیز وجود ندارد وجدان معذب کشاکش ایجاد می کند، مگر اینکه وجدان معذب بر عموم آشکار شود.

«ناپلئون بناپارت»^۱ نیز خود کشی کرد، اما این اقدام آن زمان بود که دانست با استعداد به حد کافی جنگیده و چون حامیان احمق او در دنیا زیاد است؛ بیش از این نمی تواند بجنگد یک شخصی که خود را می کشد روز بعد مایل بود زنده بماند این شخص می داند یکبار می شود خود را کشت؛ خود کشی عاری از شرافت می باشد من درباره این بیماری اخلاقی بسیار اندیشیده ام و اعتقاد یافته ام بهتر است آدم رنج ببرد تا با افتخار به رنج پایان بدهد.

در نوجوان خود کش استعداد دفن شده است پس افتخار برای جلب نظر اطرافیان به خصوص پدر که به سبب خشونت پدران فرزند گریز مانده نظری اغراق آمیز نمی باشد در فرد خود کش غریزه دخالت ندارد در تعریفی کلی، غریزه هم چون نوری شدید و ماورایی می باشد.

¹- Napoleon Bonaparte

غریزه حیات، مرگ و هدف زندگی مرگ است تامل لازم دارد نیستی با هستی ضد هم می‌باشند شخصی که در اقتدار مادر رشد می‌یابد «استعداد بالقوه» او به کمال می‌رسد و آثاری از خویش باقی می‌گذارد که در برابر مرگ و نیستی به او آرامش می‌بخشد^۱ او از مرحله «من» به «فوق من» و «من ایده آل» رسیده است. در یک جامعه که فردیت وجود دارد استعداد تنها می‌ماند و این تعریف که شخص می‌خواهد؛ از یک موجود متحرک یک موجود بیحرکت بسازد یک نظر بی معنی است. غدد سرنوشت نیز وجود ندارد تا شخص خود کش را هدایت نماید. امثال «ژیگل گوپ^۲» که غدد سرنوشت را مطرح کرده اند در فرد خود کش افت مردانگی را از مقدار ترشح هورمون تستسترون می‌دانند اگر حتی این نظر را قبول کنیم می‌پرسیم: چرا این غده در «خشونت پدران» و «هراس از پدر» از حالت عادی خارج می‌شود؟

در روانشناسی عمق با «تقدم زن مادر»، «خود کش» و «دیگر کشی» از بین می‌رود پس حتی می‌توان آماری از دوران باستان به دست آورد در مدینه «هخامنشی» خود کش و دیگر کش وجود ندارد گفته می‌شود در قوم آریا «مادر سالاری» وجود داشته که «زرتشت» آن را پذیرا شده این تقدم تا به امروز نیز در خانواده های پیروان دین زرتشت باقی مانده است روانشناسی آن پیامبر باستان را نشان می‌دهد. این اشاره ضروری است بعد از سقوط «آلمان رایش»، این نظر روانشناسی بی مانند همراه استاد رایش، یا سوخت و یا پاک گردید و کسی نپرسید «ضمیر ناخود آگاه» با روش تجربی در خشونت پدران» گشوده می‌شود پس زن مادر یا اقتدار مادر یا حداقل تفاهم میان دو همسر در ساخت انسان سالم در روانشناسی کمال به شرح و بسط بلکه اشاره نیز نشده است.

^۲ - برهان نظم

^۲ - G.Gopp

«مزاج مادر»، «مزاج رحم مادر»، «شیر مادر»^۱ و «تربیت مادر» مهمترین عامل در انتخاب نوع زندگی افراد است باید گفت فطرت وجود ندارد زیرا ساخت یک انسان سالم بعد جامعه با «تربیت مادرانه» می باشد اگر می گویند که خدا، یک عده را خودش ظالم خلق کرده است و یک عده را نیز صالح آفریده است پس خدا ظالم است که چنین کرده و عادل و ظالم به جبر می روند و فاعل مختار وجود ندارد ولی ظالم و عادل بودن اشخاص ارتباطی به خلقت خداوند ندارد و در تربیت خانواده و جامعه است که افراد چنین می شوند. هزار سال گذشت یک پزشک و روانپزشک ایتالیایی معاصر «زیگموند فروید» به نام «سزار لومبروزه»^۲ استاد دانشگاه پاریس^۳ که در اعراض دماغی و افسردگی نیز تحقیق می کرد در سال ۱۸۷۵ یک کتاب انتشار داد با این نام «انسان جنایتکار»^۴ سپس در سال ۱۸۹۷ «انسان مجرم»^۵ را نوشت در سال ۱۹۰۰ یک کتاب سوم نیز بر دو کتاب فوق افزود با نام «جنایت علت و معلول» که در هر سه کتاب به «جنایتکار بالفطره» نظر داشت و گفته شده چون او پزشک زندان مجرمین خطرناک نیز بود با یک جنایتکار روبرو شده که مجموعه متعادل نداشته است از نظر «زیگموند فروید» در مورد دکتر «سزار لومبروزه» اطلاعی نداریم از یک پزشک به نام «چارلز گورینگ»^۶ که پزشک سلطنتی زندان های انگلستان بود گفته شده پس از آزمایش روی سیصد زندانی جنایتکار نظریه جانی مادرزاد را رد نمود یک اشاره نیز ضروری است در «دکترین رایش» که

^۱ - مادران دو سال تمام فرزندان خود را شیر دهند قرآن مجید سوره بقره آیه ۲۳۲ مادرانی که دایه می گیرند حسب نسب دایه صالح، بایستی باشد، چون شیر از عضوی می آید که خون سرخ را به خون سفید تبدیل می کند در قرن ۱۸ در فرانسه نیز وقتی دایه شیری انتخاب می کردند، نه به طبقه دایه بلکه به اصالت خونی او توجه داشتند. می دانیم در درجه محرمات در اسلام و قرآن ما، دایه ای که به کودکی شیر داده است در درجه حرمت قرار دارد؛ اسلام علقه مرد را دخیل نمی داند طب تجربی که از مکاتبات اساسی در انواع علوم می باشد این قاعده را قبول کرده است بولتن مرکز آناتومی - پاتولوژیک ۱۸۶۱ دکتر کارل شولز.

^۲ - Cesare Lombroso

^۳ - Pavia

^۴ - Criminal Man

^۵ - The Man Guilty

^۶ - Charles Goring

بر اساس اصلاح نژاد تکوین و تولد انسان سالم و متناسب پایه گذاری شده ژانویه ۱۹۳۳ روانشناسان و پاتولوژیستهایی که کار می کردند در اختلالات مادرزادی که قاعده بیولوژیک روی حالات پسیکوژنیک اثر می گذارد «سندرم بخش پیشانی مغز»^۱ را یکتا بیماری ارثی دانستند، که این ضایعه قدامی چون به عصب مغز ارتباط پیدا می کند در شخص بیمار مادر زاد جزء قدرت کنترل، پیش اندیشی و قوه تمرکز کاهش نیابد که خطرناک نیست.

خودکشی و دیگرکشی یکی است^۲

خودکشی و دیگرکشی اتفاق جدا از هم نیستند^۳

در خودکشی و دیگرکشی رابطه معکوس وجود دارد^۴

۱. جغرافیای خودکشی وجود ندارد و چندان به رسم منحنی خودکشی خوشبین نیستیم.
۲. بر خلاف نظر روانشناسان کلاسیک دینامیسم خودکشی وجود ندارد و تفکر خودکشی در فرد آنی به وجود نمی آید بلکه در طول زندگی فرد در ضمیرناخودآگاه پرورش یافته و به مرور در ذهن فرد رشد کرده و با خودکشی به کمال می رسد.
۳. عوامل جوی شاید تنهایی و اندوه و یاس را سبب شوند ولی عامل خارجی خودکشی نیستند.
۴. در این افراد خودکشی را نباید نوعی انتقام از خویشتن دانست .
۵. «مرگ من» که از کودکی مورد توجه قرار نمی گیرد؛ خودکشی نوعی جلب توجه با عزاداری بازماندگان است.
۶. نوع و جنس در خودکشی آمار درست می باشد.

1- Syndromprontale

2- Gabriel Tarde

3-David Emile Durkheim

4- David Emile Durkheim

۷. نقض اندامی سبب خود کشی نمی باشد.

اگر خود کشی در میان «جنس مونث» محدود است؛ سبب بیولوژیکی نیز دارد یک دهه قبل کشف شده بود اگر جنین قرار باشد مونث شود از اول تا تولد در حالت تانیث قرار دارد ولی اگر قرار باشد جنین مذکر شود مدتی در حالت مونث غوطه ور می ماند «زیگموند فروید» به این کشف وفادار ماند و همچنین چون زن خلقت و آفرینش را حمل می کند و زن نه تنها میتواند خود را نجات بدهد و هم مرد را می تواند نجات بدهد و زن بدون مرد هم زن می ماند و در خشونت پدر در جنس مونث ضمیر ناخود آگاه عمیق گشوده نمی شود و آسیب بسیار کم است در اواخر عمر «زیگموند فروید» الکتروشوک در درمان بیماری های مغزی کشف شد بر اساس نظریه زیگموند فروید این نوع درمان ثابت شد که در درمان آشفتگی های رفتاری زنان موثر می باشد.

پس روانشناسی «زیگموند فروید» به اختلالات ارگانیک نمی پردازد اینجا ضروری است که چند کلمه از «آلفرد آدلر»^۱ بگوییم که از روانشناسانی بود که از «زیگموند فروید» جدا شد که دوباره باید روانشناسی او را به روانشناسی عمق برگرداند ساختمان بدنی و تناسب در قدم دوم قرار می گیرد قدم اول رشد سه گانه جسم، جنس، روان می باشد. بسیاری از افراد که از تناسب ظاهری برخوردار نیستند ولی روانشناسی رشد را طی کرده اند به زندگی خوشبین می باشند افرادی که از تناسب ظاهری برخوردارند ولی رشد سه گانه را طی نکرده اند و هر قدر طول این توقف امتداد یابد هم شخص پیش از پیش با خویشتن بیگانه خواهد شد و هم درمان او دشوار خواهد گردید و از توانایی و استعداد خویش نیز بی بهره خواهد ماند این شخص با چهره خویش نیز بیگانه است روانشناسی عمومی که از فرد می گذارد نمی تواند در قدم اول قرار گیرد، بر چنین شخص انگیزه خارجی نیز چندان اثر گذار نمی باشد.

¹- Alfred Adler

فصل چهارم

دیگر کشی (وجدان مخدوش)

نظریه «وجدان اخلاقی» در «روانشناسی جنایت»^۱ هنوز هم برترین نظر است و نظریه برتری نسبت به آن ارائه نشده است.

¹- Crime Psychology

جنایت^۱ در نتیجه مستقیم «تربیت کیفری»، «خشونت پدر» و پیدایش «ضمیر ناخودآگاه» در کنار «ضمیر خودآگاه» یا «وجدان لاشعور» در کنار «وجدان ذی شعور» و «منش خون گرم» می‌باشد و «منش صفراوی» در مرحله دوم قرار دارد ساده است پذیریم نفرت از پدر بروز خواهد کرد ولی درباره مادر یک تقابل وجود دارد پدری که در او بر عکس اقتدار و انضباط، خشونت بروز کرده چون خود در خشونت پدر مانده است و پشت این خشونت ضعف مرضی نهفته چون این نوع خشونت اکتسابی است؛ بنابراین در این شخص نیز دو ضمیر گشوده شده است چون در جسمانیت خویش اسیر است گاه به تصرف و ملکیت یک زن مقتدر درمی‌آیند در این صورت در کودک یا کودکان نفرت از مادر و نفرت از زن محدود می‌شود^۲ و اگر به سوی یک زن ضعیف کشیده شود و او را به همسری انتخاب نماید در کودک نفرت از مادر و نفرت پنهان از زن بسط و گسترش می‌یابد. هر قدر «فرهنگ مذکر» حاکم شود به همان اندازه آمار جنایت بالا خواهد رفت در اقتدار زن مادر اگر حتی تربیت با عصیت همراه باشد چون کودک میان اقتدار و عصیت نمی‌تواند فرق و تمایزی قائل شود و عصیت را نیز یک نوع اقتدار می‌داند نه ضمیر ناخودآگاه گشوده خواهد شد و نه نفرت از مادر پیدا خواهد شد و نه مهر خانوادگی از بین خواهد رفت و نه «نوع گرایی» به «مردم گریزی» تبدیل خواهد شد و نه نفرت از زن به وجود خواهد آمد اگر دنیا را از زنان تشکیل می‌دادند احتیاجی به این همه بسط و شاخه روانشناسی در هیچ زمینه ای نبود.

۱- در میان پستنداران انسان یکتا موجودی است که هم نوع خود را می‌کشد زیرا تربیت کیفری آدم توسط یک آدم به نام پدر انجام گرفته است.

۲- در افراد جانی علت جنس مونث می‌باشد.

در روانشناسی جنایی^۱ آن نوع قاعده و رفتار که به طور غیر مستقیم در یک موضوع اصلی اثر دارند را نیز، در نظر داریم. باید خاطر نشان کرد که سواد از شقاوت می‌کاهد. هراس از پدر، من برتر را به انحراف کشانده است، من از خود جدا شده است و غرور مرضی رشد کرده است خودخواهی نیز بر آن افزوده است بنابراین به طور مثال یک نوجوان ذکور به چهره ای گرایش پیدا می‌کند؛ تا اینجا باقی مانده ضمیر خودآگاه این احساس را برای او فراهم کرده است ولی در این شخص که ضمیر ناخودآگاه بیشترین سهم ضمیری را در اختیار دارد توانایی او را در اختیار گرفته و از رشد شخصیت او جلوگیری کرده است و این شخص از انتقاد و اشتباه نیز هراس دارد و تصور می‌کند عقل کل است ولی نمی‌داند آنچه طلب می‌کند این ایده آل ساخت این مجموعه است تا شخص از رشد طبیعی برخوردار نباشد یا درمان نشود نمی‌توان این ایده آل را کامل دانست در این است که در رد یک عشق همان مجموعه مشخص را به اندام همان ایده آل سوق می‌دهد یک داستان سینمایی را با غرور بیمار گره می‌زنیم گفته شده یکی از انگیزه جنایت مخوف که قربانی مظلوم آن «شارون تیت^۲» ستاره سینما هالیوود بود از داستان سینمایی «بچه روزماری^۳» اثر «رومن پولانسکی» ستاره آمریکایی ریشه گرفته است در این داستان زن بازیگر احساس می‌کند آبتن شده است ولی یادش نمی‌آید چه وقت با شوهرش همبستر شده است شوهرش قبل از همبستری، همسرش را گویا تا حد بیهوشی مست کرده بود در این فاجعه یک سزارین جنایی که در تاریخ جنایت اولین بار است اتفاق افتاد شکم این مادر را باز و نوزاد را بیرون آوردند در این عمل که به هذیان و توهم می‌ماند داستان سینمایی چقدر اثر داشته است؟ گفته شده «چارلز مانسون^۴» از ستاره بخت برگشته خواسته به عضویت گروه او درآید و او این تقاضا را رد کرده است این عکس العمل غرور بیمار «چارلز مانسون» را جریحه دار کرده «لیندا

^۱-Episodo

^۲-Sharon Marie Tate

^۳- Rosemarys baby

^۴-Chrles Milles Manson

کازایا^۱ یکی از گروه قاتلان خانه «رومن پولانسکی» اعتراف کرده «شارون تیت» در برابر قاتل خویش هر قدر بیشتر التماس می کرده است که او را به سبب نوزادی که در شکم دارد نکشد قاتل بیشتر ترغیب و تحریک می شد قاتل «شارون تیت» یک دختر ۲۰ ساله به نام «للی وان هوتن»^۲ بود که یکی از دختران گروه بود تصاویر این دختر که در مجلات آمریکایی چاپ شد یک اندام ظریف با چهره ملایم را نشان می دهد روانشناسی رشد در آمریکا به کمال گرایی رفته است در گزارشات «اف بی آی» استفاده از ترکیب جنایت، آزادی ممنوع می باشد این قاعده سانسور درست است زیرا جنایت محصول خانواده هایی است که پدر سالاری فرسوده را یدک می کشند و نتوانسته اند از آزادی درست بهره ببرند و می گویند این بهای آزادی است کسی نمی گوید نسلی می توانست یک انسان باشد یک ستاره ای که یک ستاره دیگر را کشت.

شخص عاجز از درک این قاعده ساده می باشد قرار نیست همه کس همه کس را دوست داشته باشد در یک جنایت جابه جایی چندمین دلیل می باشد یک کودک ذکور که از «ضمیر ثابت» محروم شده است در جنایت یا حتی پرخاش اگر یک شخص مطاوع در برابر او باشد این شخص کودکی اوست کودکی که از پدر یا یک مرد خشونت دیده است و اکنون خود او به جای پدر یا آن مرد قرار دارد و جرات پرخاش پیدا می کند اگر در این لحظه از طرف شخص مطاوع عکس العمل تند بروز نماید او زود از پا خواهد افتاد چون این بار با خشونت روبروست محکم اظهار عقیده می کند و شاید انتظار دارد از پدر عکس العمل فیزیکی مشاهده کند وقتی پدر آرام از کنار او رد می شود کودک بالغ شده و احترام به پدر نیز شروع می شود زنان یک جامعه باید از طرف فرهنگ مذکر احساس کنند حق و حرمت خویش را حفظ کرده اند از دست دادن برابری غیر طبیعی آنان را از پا نمی اندازد دختر بعد از مادر شدن مقدس می شود زن آرمانی یعنی مادر که شوهران نیز همراه کودکان به او تعظیم و احترام

¹-L.Kasabian

²-L.V.Houton

کنند مادری حرفه است وظیفه مادری احتیاج به تعلیم خاص ندارد کافی است در ثقل و اقتدار خانه قرار گیرد سازمان زنان را باید احیا و از آن صیانت کرد این هماهنگی سازی است و احیاء جامعه و فرهنگ است مردان احتیاجی به سازمان ندارند کافی است مرد باشند. یک مدرسه درست از نظر روانشناسی مدرسه ای است^۱ که معلم آن یک مادر است آموزش و پرورش یک امر زنانه است و فرهنگ زیبایی زنان با تمام قوا باید حفظ شود منظورم آرایشگاه ها نیست که هم ضرر اقتصادی دارند و هم زنان برای جبران کسالت روانی به آنجا پناه آورده اند بلکه مادر زیبا، مادر شاد، مادر خوشبخت، مادر لطف، بر فرزندانش اثری چون سربلندی باقی می گذارد و این مادر است که در کودک انسانیت و اخلاق را رشد می دهد.

جامعه ای وجود ندارد که با نسلی پایان یابد و نسلی جدید متولد شود بایستی دو و سه و چهار نسل باهم زندگی کنند آشتی نسل قدیم با نسل جدید دشواری ملی است در حالی که در نهان از زمان زاد و ولد دشواری روانی به وجود آمده است مردی که جوانی او در انزوای مرضی سپری شده بقیه عمر او در هراس تحولات سپری خواهد شد مگر آن که در قوه مادری بزرگ شده باشد این اصل درباره نسل جدید نیز صادق است.

^۱ - روانشناسی آموزش و بهداشت روانی در آموزش وقتی توجه به تقسیم استعداد نشده حرف یاهو ای پیش نیست می پرسند چه بلدی می پرسند چه آموخته ای به طور ساده فرد را در برابر جمع قرار می دهند بنابراین یا شهید می شود یا انتقام می گیرد بسته به این که دارای چه نوع ترس و تهاجم قرار دارد هر کودک تا چشم باز می کند نوبت مدرسه است آمادگی؟ کدام آمادگی؟ چه کسی می گوید خر پست تر از اسب است یا کاریکاتور اسب می باشد او مظلوم است و محبت را بیشتر احساس می کند و تغیر می پذیرد برعکس نظر حضرت اجل سعدی شیرازی و بند هشتم گلستان او و به قول کیومرث منشی زاده اگر بر طبق همان بند خود سعدی را تربیت می کردند عوض آن که بشود سعدی می شد آغاسی نه از تربیت جسمانی اثری هست و نه از مدرسه ی لائیک آنها نمی پرسند چرا مدرسه لائیک ناگهان از خدا خالی شد؟ چون قبل از آن مدارس را از دین اشباع کرده بودند از انقلاب آموزش و فرهنگ سخن می رود ولی؛ میز و صندلی جابه جا شده است اگر مدارس اعدادی و ابتدایی را قبول کنیم باید مدارس اعدادی باشد و کودکان تصور کنند به بازی شیرین می روند در هرکس یک استعداد بالقوه و خدادادی وجود دارد اما ما چه کردیم کودک را به یک کاراکتر آشنا می کنیم نه می گذارند کاراکتر بماند بلکه این تک استعداد را وادار می کنند درصدد یادگیری یک گروه از دروس برآید که این یک گونه ای از تلاش بر پی سواد در عصر سواد است پشت آن استثمار قرار دارد. همه خلافاکاران اجتماع از مدرسه فرار کرده اند و پیش از چند کلاس سواد ندارند زیرا سواد و مطالعه از شقاوت می کاهد.

از پیشوا بزرگ آلمان دستور آمد اتومبیل های «گشتاپو» پلیس شهری و... در عبور هر شهروند آلمانی از عرض خیابان باید توقف کنند عزت فرد نباید شکسته شود «هنریخ هیلمر ریاست گشتاپو» اعدام در آلمان رایش وجود ندارد زیرا وجدان لاشعور از قبل مجازات شده است.^۱

تراژدی یا کمدی تراژدیک است و آن زندان مدرسه ای باشد مقداری کتاب که آزادی نامعقول در آن سوی دریاها وسط زندان ریخته، زندانی که زندانی درون خویش است و اکنون دو زندان بر او ساخته اند چگونه و چه بخواند؟ در یک مورد عوض آنکه روان او، جامعه او، ضمیرناخودآگاه او، پدر او تنبیه شود؛ جسم او اعدام می شود. مراسمی هم دارند دادستان کل، عالیجناب کشیش و بقیه، کشیش که با «جزم دینی» در جزم او شریک است این جا چه کار دارد می کند؟ و در یک مورد هم در زندان را باز می کنند و می گویند: از امروز تو آزادی او را که هنوز اسیر درون خویش است به باز کردن قفس شیر می ماند. پس دوباره همان کودک می باشد که در روبروی خویش با خشونت روبروست؛ نوع منش را نیز نباید فراموش کرد کودکی که از استعداد بالقوه هنری برخوردار است و در تربیت کیفری پدر عقب نشسته است از نظر منش شناسی، او در گروه «سودائی»^۲ قرار دارد؛ بنابراین من و من برتر در او سالم نمانده، جنایت در او به خود او برمی گردد و به خویشتن بیشتر آسیب می رساند در «منش بلغمی» در همان شرایط شخص خنثی می ماند در روانشناسی جنایت اصطلاح زود انگیخت و دیر انگیخت نیز به کار می رود؛ اما این تعاریف روان انسان را پیچیده تر می سازد در دارو درمانی وقتی عصبیت مرض مداوا می شود و میان دو ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه جدائی به وجود می آید با ماندگاری ضمیر ناخودآگاه زود انگیخت به دیر انگیخت تبدیل می شود.

۱- اعلامیه گشتاپو ژوئیه ۱۹۳۸ دیگر در آلمان رایش جنایت وجود ندارد تنودور ماینرت استاد دانشکده روانشناسی وین که زیگموند فروید نیز از شاگردان او بود.

۲- آوای موسیقی که احساسات را رقیق می سازد و زود از طریق گوش به دهلیز عاطفه وارد می شود؛ آواز خوان دارای منش سودایی می باشد که بر منش سودایی اثر می گذارد آنان که دارای منش خون گرم هستند، آوا کمتر آنان را تحت تاثیر قرار می دهد.

درباره زندگی «باب کازاییان» و همسرش لیندا که از زن همسر او اسم بردیم؛ مجلات امریکایی نوشتند: این دو در یک خانواده ی متعادل از نظر تربیت و معاش به دنیا آمده و بزرگ شده اند. آنان در گروه «چارلز مانسون» حضور داشتند ولی در جنایت سهیم نبودند لیندا اعتراف کرد: من گوشه‌ایم را گرفته بودم و نمی دانستیم چه کاری کنم ما تصور می کردیم مانسون ما را برای سرقت بسیج کرده است.

مادری که پایبند اخلاقیات نیست و نمی داند رفتار جنسی او در کودک و کودکان او که آسیب هم دیده اند اثر مضاعف خواهد داشت و روانشناسی تجربی این قسمت را بایستی عهده دار شود. یک نمونه بر نظر درست زیگموند فروید سرگذشت چارلز مانسون، رهبر یکی از غم انگیزترین ماندگارترین و هولناک ترین جنایت، می باشد او در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۴ از یک دختر تازه و بالغ و روسپی در شهر «سین سیناتی»^۱ به دنیا آمد او مدتی پیش مادرش بود که کم کم به یک روسپی حرفه ای تبدیل می شد؛ مادر محبوس در چهار دیواری غم انگیز خویش نمی دانست روان کودک چه آثار زیانباری را انبار می کرد بعد کودک را پیش عموی خویش که مردی تند خو بود و در شهر «چارلستون»^۲ زندگی می کرد می فرستد کودک که کمی بزرگ شده احساس می کند عمویش از او و مادرش احساس رضایت ندارد پیش عمه اش می رود تا دبیرستان نمی تواند تحصیل را ادامه بدهد از نظر تیپ شناسی عکس هایی که از نوجوانی او مانده یک چهره آراسته و عادی را نشان می دهد جمجمه او از نوع «مزو سفال» که برای «دکترین رایش» جمجمه متعادل می باشد.

این قاعده کلی و جاودانه را باید در نظر داشت که زمان بر ضمیر ناخودآگاه نمی گذرد و از اجزایی تشکیل شده است که قدرت ندارد از خرد و عقل پیروی کند و «هیچ چیز به اندازه نفرت بر پایداری

¹-Cincinnati

²-Charleston

شخص کمک نمی کند^۱ اندام یک جانی یک دستگاه مکانیکی است که طفلی آن را اداره و هدایت می کند سن تقویمی را گذرانده ولی کودکی با او می آید یا در او نمرده است در روانشناسی جنایت نباید آناتومی چهره را که حالت متعادل ندارد و سمپاتی ایجاد نمی کند در نظر گرفت هرکس خودش هست؛ چهره مثل موم است که، ضمیرناخودآگاه آن را ساخته و پرداخته است و عوض کرده است؛ ولی درمان روانی به خصوص در جنس مذکر چهره حقیقی او را نیز که تا آن روز پنهان بود آشکار می سازد قاتلی که به دادگاه وارد می شود کامل جلوه نمی کند اتاق دادگاه و قاضی و تماشاگران هم چون یک شوک عمل می کند.

جنایت مخلوط «خود آزاری»، «دگر آزاری»، «تربیت کیفری»، «تمرکز جنسی»، «عصبیت مرض»، منش صفرائی یا خونی که وجدان اخلاقی را از بین برده اند است شخص دیگرکش ارزش او را برابر خویش می پندارد یا این که نمی خواهد او را از خویش بالاتر بداند، البته باید گفت که بی سواد و شقاوت در مرحله جداگانه قرار دارد.

¹-Caryl Chessman

فصل پنجم

«آمریکا و جنایت»

تمدن غرب بیمار است و اگر این گونه پیش رود بیمارتر نیز خواهد شد و نابودی آلمان رایش اثر معکوسی بر جهان گذاشت وقت آن رسیده که برای تحلیل روان و جسم جوانان این یا آن کشور، به فکر فدا شدن جوانان کشور خویش نیز باشیم.

اگر ما این فصل را بر این کتاب افزودیم به این دلیل است که جنایت در این گوشه دنیا کم اتفاق می افتد و برخلاف نظر آنان که جنایت را با متر اندازه می گیرند، بله قصیده ای که «لازاروس»^۱ بر پایه پیکره آزادی که در «نیویورک» نسب شده نوشته: «ما توده ای در هم آمیخته را پذیرا شدیم حل نمی شود» باید گفت که اقلیتهای قومی خارج از آمارهای جنایت قرار می گیرند، یکتا کشوری است که گورهای گمنام در آن است که اجساد مدفون نام و نشان و سلاسه ای ندارند، جانی گمنام.

نظریه وجدان اخلاقی که پیش از این درباره آن سخن رفت، درباره یک فرد جانی در آمریکا نیز این نظریه ثابت می ماند؛ اما چرا از این موضوع بسیار فرا می رود؟ اینجا نیز جانی از نظر چهره کودک مانده و آنها سال تقویمی را گذرانده اند ولی مصونیت تیپ آمریکایی نیز بر آن اضافه شده و جنبه درونی و اعتقادی نیز پیدا کرده است خدا بسیار مهربان است، خدا بسیار بزرگ است، مرا به بهشت راه خواهد داد، عیسی مسیح، مریم نیم باکره و مادر مقدس و... این چند جمله که بیشتر غم انگیز است تا ... کشیش گفته است ولی جناب حق نمی داند دیر رسیده است تصاویری که از قاتل وجود دارد از نظر مصونیت فرق با مقتولین ندارد یک نمونه گویا «مکس میشل جیمز پری»^۲ قاتل و عکس مقتول می باشد که هر شخص تصویر این مجرم را که به سبب علاقه به یک اتومبیل اسپرت خانواده ای را عزادار کرده است ببیند؛ دلش از چهره معصومانه او پر خون می شود، این احساس از مشاهده ی چهره مقتول نیز به وجود می آید یک انسان برای هر دو اشک می ریزد.

¹-Emma Luzarus

²-M.G.Perry

«روانشناسی رایش» و «نژاد شناسان رایش» بر این عقیده درست بودند «انگلو-امرندین»^۱ «به نژادی تبدیل شده است که اگر اصلاح نژادی انجام نگیرد جنایت به مرحله «اهریمنی»^۲ خواهد رسید. حیوان شکار خود را قطعه قطعه می کند و او اینکار را برای حفظ بقا خود انجام می دهد و به زندگی ادامه می دهد. در آمریکا جنایتکار به مرحله فوق اهریمنی رسیده است یک تفاوت وجود دارد گوشت قربانی را نمی خورند. این پیش بینی نیز مثل پیش بینی سیاسی جغرافیایی رایش درست درآمد یک جنایتکار «چند انحرافی»^۳ به نام «جفری دامر»^۴ که به قربانیانش تجاوز و سپس آن ها را تکه تکه می کرد، نه برای از بین بردن آثار جنایت زیرا از آن قطعات نگهداری و مراقبت می کرد؛ اما جنایت در آمریکایی شمالی به اعتماد عمومی نیز ارتباط پیدا می کن؛ طعمه جنایی آسان به دست می آید نمونه اش پسر بخت برگشته ای به نام «استیون هیکس»^۵ می باشد که «جفری دامر» با او دوستی آغاز می کند و به او می گوید: وقتی به خانه من می آیی به پدر و مادرت نگو در یکی از اولین ملاقات او را با میله دمبل خفه می کند و...

از مارکسیسم که با بورواژری ملی و آزادی مطبوعات و بیان موافق بود یک میکروب ساختند و فردا مثل سم از پترزبورگ به بالکان خواهد ریخت. پلی در پشت تجدید نظر در «مارکسیسم»^۶ سیونیزم در تلاش می باشد تا آنگونه که می خواهند مفاهیم را به خورد ملت ها بدهند. انواع مساوات در جامعه ملی حرمت ملی به وجود می آورد برای تحقق این قاعده کلی در شهر «نورمبرگ» شهر آلمانی را خواهیم ساخت و امروز برای رفت آمد شخصی کارخانه «ولگس واگن»^۷ در زبان آلمانی به معنی «اتومبیل ملی» را افتتاح می کنیم تا همه بتوانند کرنش کنند به امید روزی که هر فرد آلمانی یک

^۳- نژاد اولیه در امریکا

^۲-Satanismus

^۵ -در تعریف انحرافات تک انحرافی بسیار نادر است.

^۴-Jeffrey Lionel Dahmer

^۵-Steven Hichks

^۲ - سوسیال دمکرات.

^۷-Wolkswagen

ولگس واگن داشته باشد «امیر عباس هویدا» نیز در نظر داشت اتومبیل پیکان را بعد از آنکه به صنعت بومی تبدیل شد اتومبیل ملی اعلام کند.

دمکراسی معنی شده ولی معنا ندارد چرا کسی از مردم انگلستان و آمریکا نپرسید آیا حاضر به جنگ با آلمان هستند یا نه؟ و لیبرال را که پسوند آن کرده اند به دمکراسی صدمه بیشتری زده است و به آن می ماند که در یک وعده غذایی دو وعده غذا بخورند.

زن نجات و زن آرمانی که خواستند بسازند از آن پس سرو صدا بلند شده است تصور نرود فرهنگ مذکر به جنس و روان و اختلالات آن محدود می شود بسیاری از جریانات فرهنگی، مدنی، اجتماعی و سیاسی را نیز در بر می گیرد و مثل اختلالات روانی به منش نیز مربوط می شود یک فرد که علیه نظم بر می خیزد من برتر در او مخدوش شده است عقده حقارت و احساسات خام یکی شده است.

فصل ششم

«درمان هیپنوتراپی»

شخصی که می داند بیمار است شخصی سالم می باشد بر این اساس اولین اقدام یک حکومت بالینی ایجاد «کلینیک های رایگان» می باشد.

«دکترین رایش» که در سال ۱۹۳۴ ژانویه به امضاء هیت وزیران رسید، دارای چند بند و تبصره بود که بند اول آن، با «اصلاح نژادی» شروع می‌شد در سرود نژاد آلمان بالای همه خوانده می‌شد کشوری که دوبار با خاک یکسان شد بعد دوباره سربر آورد و دوباره ساخته شد چنین کشوری که چند بار از صفر شروع کرد و دوباره استوار شد حق دارد از نژاد اصلاحی سخن بگوید و به برتری نژاد خود بیالد، خلوص نژادی دارای تعریف تجربی بود به طور مثال اگر در قوم یهود، انتهار و جنایت وجود ندارد سبب آن است که اصالت نژادی را هزار سال حفظ کرده اند و همچنان به حفظ این اصالت پایبند هستند زیرا خوب می‌دانند حفظ آن عامل ساخت یک کشور ممتاز است.

خانواده بر اساس «تقدم زن مادر» بود عقیده بر این بود تا کودک به مدرسه برسد؛ آسیب نیند مشاوره مدرسه، مشاوره خانواده در یک کودک که در سن آغاز شخصیت قرار دارد بی اثر می‌شد. این اشاره ضروری است که تمام معلمان مدارس ابتدایی را بانوان تشکیل می‌دادند. پیشوای آلمان دوست و مادر کودکان بود.

ازدواج یک اتفاق خصوصی است ولی چون نسل را می‌سازد، افرادی که دارای تعادل روانی نیستند بعد از درمان در مراکز روان پزشکی اجازه ازدواج خواهند داشت.

افرادی که از نظر روانی در تربیت و خشونت پدر خود رشد یافتند و ادامه زایش آن‌ها باعث ادامه روند بیماری روانی در کودکان خود می‌شود.

«دکترین رایش» در برابر ازدواج در همه ادیان برترین می‌باشد دو نفر که شاید سالم و شاید بیمار باشد وصلت آسمانی زود به اختلاف در خانواده می‌انجامد و کودک میان دو بیمار مادر با شخصیت ضعیف و حقیر و پدر با شخصیت خشن و ترسناک که در پشت این خشونت ضعف پنهان است این

دو با انطباق فرق دارد کودک چه کند؟ کودک آرزو دارد یک ولگرد بود نفرت از پدر و ضعف مادر که در ایام کودکی، بر او تحمیل شده مادر تنها پناهگاه کودک می باشد بعد او نیز بیگانه جلوه خواهد کرد.

از هر کس می پرسیم اگر به مقدمات تربیت آشنا باشد اول شانه های خود را کج می کند و می گویند: پدر و مادرمان مقصر بودند و اگر از پدر و مادر آنان پرسیده شود سلف خود را مقصر می دانند. یکجا باید این درام خانوادگی پایان یابد. افرادی که از مقدمات روانشناسی جدید آگاهی دارند، می گویند: مجرم و جانی صاحب خانه «ضمیر ناخودآگاه» خویش نمی باشند. کاش این ضمیر کالبد داشت و آن را مجازات می کردند. در اینجا یک یا چند قربانی فراموش شده است پس «دکترین رایش» یکتا روشی می باشد که چند نفر را نجات می دهد. بعد از وقوع حادثه پیشگویی مقتول را زنده نمی کند. تمایلات جنایی یک حالت کلی است در خشونت و تربیت کیفری پدر اگر شخص دارای «منش سودایی» باشد به خویشتن آسیب خواهد رساند اگر دارای «منش خون گرم» باشد آسیب را به دیگران انتقال می دهد و در «خشونت پدر» و «تربیت کیفری» صداقت، مردانگی، عاطفه، بخشش، خودداری همه قوا نه ظهور، بلکه پایه موجودیت نیز نخواهد داشت افراد مجرم و جانی شخصیت ضعیف دارند پس نباید انتظار داشت باشیم او در حد فردی چیزی از ارزش شخصی آگاه باشد زیرا شخصیت او بر پایه اهمیتی است که از ضمیر و وجدان هشیار می گیرد. اما در او شعور باطنی گشوده شده است و اجازه نمی دهد پس یک قسمت حقیر از شعور ظاهر و هوشیار او معلوم بر وجدان اخلاقی اوست بقیه زیر کوه دریای درون مدفون است اما نمرده است و آن چه اهمیت اساسی دارد این است که در این اتاق هرچه مطرود زخمه انحراف است نگهداری می شود، چون زمان بر ضمیر و وجدان لاشعور نمی گذرد. حضور حتی یک نمونه در یک زمان دور که ایام پریشانی و تخریب شخصیت بوده باعث می شود، شخص به یک عکس العمل مجنونانه انتقال یابد دشواری در این است که ضمیر ناخودآگاه

و محتویات آن و مصالح آن دایم در حال همانند سازی اندک محتویات ضمیر هوشیار با ضمیر ناهشیار است و اگر موفق نشود منتظر می ماند. این ضمیر پنهان روی من خود یا ضمیر آگاه چون یک دشمن از بیرون عمل می کنند بر این اساس «زیگموند فروید» ضمیر ناخودآگاه را او می نامد، تا آن حد که باید یک نگهبان نیز بر سانسور او وجود داشته باشد دشواری درمان نیز بر این عبور می باشد درمان یک شخص که تمایلات جنایتکارانه در او وجود دارد از طریق هیپنوتیزم آسان است زیرا با نهاد و سواد و پاسیون یک فرد با منش سودایی سرکار نداریم جنایتکار سن تقویمی را گزرانده جسم او بزرگ شده ولی کودک، در او نمرده است بزهکاری کودکانه بزرگتر شده است غرور سالم لازمه تکمیل شخصیت می باشد که جانی فاقد آن می باشد هوش در اختیار ضمیر ناخودآگاه قرار دارد منش او که خون گرم است از شخصیت، پیش افتاده است بنابراین این فرد با «هیپنوتیزم» درمان پذیر می باشد. درمان شخصی که شخص دیگری را می کشد آسانتر از درمان شخصی است که خود را می کشد. آیا اگر «ضمیر ناخودآگاه» را خالی کنیم «وجدان منفعل» را بایستی بارور سازیم باید گفت: «هیپنوتیزم» تعلیم و تولدی دوباره است با «هیپنوتیزم» خصوصیات اخلاقی و بیماری اخلاقی تغییر می کند و فرد تحت تسلط «ضمیر خودآگاه» در می آید.

پایان